

نشر تاریخ ایران: ۳۴

مجموعه‌ای متون و اسناد تاریخی: ۳۸



ادیب الحکماء

صحبت سنگ و سبوی

به کوشش

بهبین اثنی عشری

ادیب الحکماء



۲۵۰ ریال

بهرام حسینزاده
۱۳۵۸

نشر تاریخ ایران: ۳۴

مجموعه‌ی متون و اسناد تاریخی: ۲۸



ادیب‌الحکماء

میرزا سلیمان‌خان ادیب‌الحکماء حاجیلوی جوانشیر قراباغی
به سال ۱۳۳۷ هجری قمری

صحبت سنگ و سبزه

به کوشش

مهین اثنی‌عشری

www.tabarestan.info
تبرستان



- نشر تاریخ ایران (شرکت سهامی خاص): تهران - فلسطین شمالی - شماره ۱۴۶ - طبقه سوم
تلفن ۰۶۵۹۸۴۴
- نویسنده: ادیب‌الحکماء
- اثر: صحبت سنگ و سبو
- به کوشش: مهین اثنی‌عشری
- چاپ اول تابستان ۱۳۶۴
- تیراژ: ۳۰۰۰ (سدهزار) نسخه.
- حروفچینی: سیمرخ.
- چاپ: نقش جهان.
- صحافی: میخاک.
- حق چاپ محفوظ و در اختیار «نشر تاریخ ایران» است.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	سخنی با خواننده
۱۱	مقدمه
۱۱	تریاکی با همت
۱۲	وافوری بی‌حمیت
۱۶	عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگوی
۱۷	ارتجاعیون افیونیون
۱۸	تعیین دستجات و اصناف فوج
۱۹	ترتیب ذخیره و اردو بازار
۳۱	فرار قشون تریاکیون بعد از فتح و غلبه بر ترکمانان
۴۷	حکایت آقای تریاک‌کش و نوکر آقاکش
۷۵	- حلاجی استدلال حکیم‌باشی
۷۷	- حلاجی لفاظی حکیم دکتر، معروف به خان حکیم‌باشی
۱۱۵	اخطار

سخنی با خواننده

کتابی که در پیش روی دارید، اثری است طنزآمیز که در عصر خود، در مطبوعات کشور ما پدیده تازه‌ای به‌شمار می‌آمده است. این کتاب نخستین بار در سال ۱۳۲۷ هجری قمری یعنی سه سال پس از امضای فرمان مشروطیت یا قریب به ۷۷ سال پیش نشر یافته و اگر دو سه سالی نیز قبل از چاپ به‌رشته تحریر درآمده باشد هشتاد سال از عمر نگارش آن می‌گذرد.

سال ۱۳۲۷ همان سالی است که شادروان علامه دهخدا نیز قطعات طنزآمیز "چرند و پرند" را در روزنامه "صوراسرافیل" منتشر می‌کرده است. در آن سالها و سالهای پیش از آن همه آنهایی که درد وطن و ملت داشته‌اند، سعی و کوششان مصروف بر آن بود که مرد خوابزده و سست عنصر را از خواب گران دیرساله بیدار کنند و به‌حقوق خود آشنا سازند و سپس توش و توانی داده، برانگیزند تا آنچه را از دست داده‌اند فراچنگ آرند. این وظیفه خطیر را گاه مصلحینی در کسوت روحانیت چون سید جمال‌الدین اصفهانی و ملکا‌المتکلمین بر بالای منابر انجام می‌داده‌اند و گاه نویسندگان و سرایندگان چون میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و اشرف‌الدین حسینی و علی‌اکبر دهخدا، در عرصه مطبوعات، و بسا کسان پیش از اینان و بسا کسان بعد از اینان.

این مصلحین هر یک درد را به‌گونه‌ای تشخیص می‌داده‌اند و برای آن دأرویی دیگر تجویز می‌کرده‌اند؛ آثار ستم هیئت حاکمه قاجاری، بی‌سوادی و بی‌خبری، غرقه شدن در جهل و خرافه، خصومت بی‌سبب با معارف نوین بشری و علل و عوارض دیگر در سراسر مطبوعات آن روزگار هویدا است و البته به‌فتح هر یک از آن قلعه‌های جادویی رفتن و با نگرهبانان اهرمن خوی هر یک از آنان به‌جدال و آویز برداختن، مستلزم تحمل ناملاهیات و نامردابیهای بسیار بوده است. چنانکه ملک‌المتکلمین و صوراسرافیل را با یاران دیگرش در باغشاه به‌امر محمد علی میرزا خفه کردند و سید جمال‌الدین واعظ

با عرض پوزش از خوانندگان محترم لطفاً قبل از مطالعه کتاب این چند غلط املائی را اصلاح فرمائید.

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۱۵	مرد	مردم
۷	۱۲	فی	نی
۸	۱۸	به‌هر	بهر
۹	۶	فرغ	فرع

اصفهانی را کشتند و بر سر اسلاف ایشان نیز آمده آنچه آمده بود که همه بر صحیفه روزگار مسطور است .

اما میرزا سلیم خان ادیب‌الحکماء به‌انگیزهٔ پیشهٔ پزشکی ، درد را درد دیگر تشخیص داده ، و علاج را نوع دیگر آورده است . در آن روزگار اعتیاد به مواد مخدر و بیش از همه تریاک و متعلقات آن چون شیره اشاعهٔ تام داشته است

افیون که از سیصد سال پیش به صورت یک عامل اعتیاد درآمده ، در قرن اول هجری از مصر یا عربستان به ایران آمد^۱ و به عنوان ماده‌ای مسکن و علاج بی‌خوابی متداول گردید و در ادبیات ما هم به همین معنی به کار رفته است^۲ .

اما خوردن تریاک از آغاز دولت صفوی به عنوان یک وسیلهٔ مخدر رواج بیشتری یافت . مخصوصاً " شاهزادگان و سران سپاه و درباریان به خوردن این سم مهلک معتاد بودند^۳ . در آن ایام هر سال مقدار زیادی تریاک از خاک عثمانی به ایران و هند فرستاده می‌شد .

شاه طهماسب صفوی در سال ۹۶۳ ه.ق . شراب‌فروشی را ممنوع کرد و تریاکهای سلطنتی را که به پول آن زمان پانصد تومان می‌شد به آب روان ریخت^۴ .

اعتیاد در دربار صفوی چنان رواج یافت که پسر دوم و جانشین شاه اسماعیل روزی چهل و پنج نخود (هر مثقال برابر ۲۴ نخود) تریاک خالص می‌خورد .

شاه عباس اول با تریاک سخت مخالف بود . چنانکه روزی که از بی‌حالی و بی‌هنری اطرافیان تریاکی خود ملول شده بود گفت که تریاکی را در نزد خود نگاه نمی‌دارد ، و امر کرد هرکس که تریاکی است و ترک تریاک نکند موجب ایام گذشته را از او بستانند^۵ .

به نقل بعضی از سیاحانی که در عصر صفوی به ایران آمده‌اند ، در شهر محله‌هایی مخصوص برای نوشیدن کوکنار (پوست خشخاش) جوشیده وجود داشته است . تاورنیه می‌گوید : " مشتریان چون داخل می‌شوند بی‌حوصله و مثل مرده بیجانند . اما همینکه دو سه فنجان نوشیدند پر حرف و عصبی می‌شوند و با هم به نزاع برمی‌خیزند . سپس آهسته آهسته به صلح می‌گرایند و شروع به سخنان بی‌معنی و خنده‌های بیجا می‌کنند و به حرکاتی می‌پردازند که گویی آنجا حلقهٔ دیوانگان است " ^۶

شاه عباس در سال ۱۰۵۵ ه.ق . ، در دربار خود ، افیون را ممنوع کرد و در سال ۱۰۳۰ ه.ق . نوشیدن آب کوکنار را هم قدغن کرد و مجازات مرگ را برای کسی که به خوردن آن اقدام کند تعیین کرد . علت این امر آن بود که از هشت ماه پیش که شراب‌خواری را قدغن کرده بود ، سربازها به آب کوکنار روی آورده و معتاد شده بودند ، در نتیجه بی‌حال و تن‌آسان و در امور نظامی بی‌علاقه و سهل‌انگار .

پس از شاه عباس بار دیگر کوکنار نوشی رونق و رواج خود را بازیافت .

غیر از تریاک ، تنباکو هم در عصر صفوی ، در ایران رواج یافت . تنباکو پس از

کشف آمریکا به وسیلهٔ بازرگانان پرتغالی و هندی به ایران رسید و چنان رواج یافت که به دفتر و دیوان شعرا هم راه پیدا کرد و شاعران در مدح و ذم آن شعر گفتند .

شاه عباس از چیق و قلیان نیز نفرت داشت و کوشش بسیار کرد شاید این عادت تازه را نیز براندازد . در سال ۱۰۲۷ پس از آنکه موجب یک‌سالهٔ سربازان را یکجا برداخت و شنید که آنها هرچه دارند صرف کشیدن توتون و تنباکو می‌کنند ، این کار را نیز قدغن کرد ولی چنانکه امروز هم می‌بینیم به جایی نرسید .

در کتاب زهرالربیع سید نعمت‌الله جزایری ، از شاگردان مولی محمد باقر مجلسی آمده است که یکی از متاخرین مولی علی نقی قائل به تحریم تنباکو بود و برای اثبات مدعای خود ده دلیل آورده است . مثلاً " تنباکو از خبائث است و به حکم قرآن خبائث حرام است . یا استعمال تنباکو از مفاصد شیطان است و خدا فرموده : " لاتتبعوا خطوات الشیطان " ، یا کشیدن تنباکو نوعی اسراف است و خدا فرموده که " ان المفسرفین هم اصحاب النار " . از جمله مولی علی نقی در دلیل پنجم خود گوید که : فی قلیان و چیق شبیه مزار است که آلت لهو است و شهید رحمة‌الله علیه فرموده که اگر بیاشامد کسی مباح را به کیفیت تشبیه به شارب مسکر فعل حرام نموده ... شباهت به فاعل فعل حرام حرام است .

بنابراین موارد موضوع اعتیاد یا تفننات همواره مسئلهٔ روز بوده — همچنانکه امروز نیز توجه خاص دولت جمهوری اسلامی است — و نیکخواهان به صورت گوناگون در بیان مضرات این تفننات به خصوص تریاک تلاش کرده‌اند و یکی از این مردان نیکخواه ، ادیب‌الحکماء میرزا سلیم خان بن محمد صفی اصفیا ، طبیب محمد ولیخان سپهسالار تنکابنی که در سفر و حضر ، همراه و همدم او بوده است . حتی در جنگ‌های سپهسالار در نواحی صحرائی ترکمن او نیز شرکت داشته و یکبار نیز اسب او تیر خورده و پایش از مالش گلوله خراش برمی‌دارد و معجزه‌آسا از مرگ می‌رهد .

میرزا سلیم خان هم حکیم (طبیب) است و هم ادیب . بنابراین لقب ادیب — الحکماء برازندهٔ اوست . او روزگاری معاون ادارهٔ صحیهٔ نظام بوده و به هنگام خدمت در آن مقام با وضع اسفبار قشون ایران که از صاحب منصب و سرباز گرفتار بلای اعتیاد تریاک بوده‌اند از نزدیک آشنا می‌شود و از آنجا که آرزومند بهروزی و سعادت هموطنان خویش بوده است در انجام این مهم ، هم از طریق معالجه و هم از طریق تلقین و ارشاد به جد می‌کوشیده است .

ادیب‌الحکماء نخست کتاب " تفننات ثلاثه در تاریخ کشف و استعمال چای و تنباکو و تریاک " را می‌نویسد . این کتاب در سال ۱۳۲۴ ه.ق . در تهران به چاپ رسیده است . سپس در سال ۱۳۲۷ ه.ق . کتاب حاضر را که مجموعه‌ای از تاریخ و داستان و مطالب علمی و سیاسی است و با انشائی شیوا و روان نگارش یافته ، منتشر می‌نماید .

ادیب‌الحکماء ، در این کتاب پس از انتقادی طنزآمیز و دردآلود از اوضاع قشون

آن روزی ایران داستان‌گونه‌ای را تحت عنوان "آقای تریاک‌کش و نوکر آفاکش" را که قسمت داستانی این اثر است به‌رشته‌ای تحریر می‌آورد که می‌توان آن را یکی از زیباترین و در عین حال قدیمی‌ترین داستان‌های کوتاه در زبان فارسی به‌حساب آورد. این اثر سالها پیش از "یکی بود یکی نبود" جمال‌زاده منتشر شده است و در تاریخ داستان - نویسی ما می‌تواند به‌عنوان آغازی دلیلی تلقی گردد.

ادیب‌الحکماء را آثار دیگری است چون دو جلد "داستان باستان". تدبیر - الحوامل و "داستان شرافت" معروف به حکایت رضا و ربابه.

ادیب‌الحکماء خود از دل‌بستگان به‌مشروطیت بوده است. از جمله او کسی است که ماده تاریخ عدل مظفر را که به‌حساب اجدد ۱۳۲۴ سال تاسیس مشروطیت می‌شود ابتکار کرده است. در این باره خود در تاریخ "داستان باستان" چنین گوید:

"... به‌موجب استدعای اجله علمای اعلام، موهبت عظمای ملوکانه عصر منیر مظفری و افتتاح ابواب سعادت و نیکبختی بر آحاد اهالی ایران شامل گردید. بر حسب فرمان قضا توامان، مورخه ۱۴ شهر جمادی‌الثانی (۱۵ اسد) مجلس شورای ملی مجاز و بر انتخاب وکلای موقت موفق و سرافراز گشتند و در ۱۸ شعبان و ۱۴ میزان با تشریف - فرمایی و تیریک‌سراییی نفس نفیس... حضرت شهریار... به‌افتتاح مجلس خیریت اختتام اقدام نمودند... این‌بنده میرزا سلیم‌خان ادیب‌الحکماء ابن العالم العامل محمد صفی حاجیلوی قره‌باغی... از فرط بهجت و بشاشت ملت حنیف مشعوف گردیده، ذهن خود را بهر تاریخ این عطیه سینه جولان داده نخست به‌لفظ "عدل مظفر" (۱۳۲۴) بعد به‌جمله "اتحاد دولت ملت" (۱۳۲۴) مصادف شده به‌عرض حضرت مستطاب اجل افخم وزیر تلگرافات و امیر توپخانه کل ممالک محروسه ایران و تمام قشون مازندران و قزوین و عراق، اعنی سپهدار اعظم، سردار معظم، امیر اکرم محمد ولیخان نصرالسلطنه فرزند فرزانه حضرت مستطاب اجل اعظم ساعدالدوله ترخان سردار حبیب‌الله‌خان تنکابنی... رسانید... فرمودند حذا بر این تاریخ که از ملهمات غیبی است نه از جولان وحی سلیم و نه از تصادفات طبع مستقیم".

کتاب "شب‌نشینی رمضان یا صحبت سنگ و سب" اثر دلیلیز ادیب‌الحکماء اینک تقدیم خوانندگان می‌شود. در توضیح برخی لغات یا برخی اعلام کتاب نیز کوششی به‌عمل آمده. بدین پندار که شاید پاره‌ای از واژه‌ها برای خوانندگان جوان امروزی نام‌آه‌نوس بوده باشد. در پایان از مؤسسه نشر تاریخ ایران که در این زمینه یعنی نشر آثار ارزنده اقدامات سودمند کرده و با انتشار "مجموعه متون و اسناد تاریخی" عهده‌دار کاری بس خطیر گردیده است، سپاسگزار است.

مهین اثنی‌عشری

بیست و دوم آبان سال هزار و سیصد و شصت و سه

یادداشت‌ها:

- (۱) رجوع کنید به لغت‌نامه دهخدا، ماده کوکنار و نیز هرمزدنامه، ابراهیم پور - داود، کوکنار، ص ۱۰۶.
- (۲) زهر از جهت تو عین داروسست زهر از قبل تو عین تریاک سعدی
کسی کش مار شیبا بر جگر زد ورا تریاک باید نه طبر زد
فخر گرگانی
کوکنار از بس فرغ داروی بیخوابی شود گر برافتد سایه شمشیر تو بر کوکنار
فرخی سیستانی
بیم تو بیدار دارد بدسگلان را به شب همچوکاندر خواب دارد کودکان را کوکنار
ظہیر فاریابی
چون کوکنار خورده ز سودا دماغ پر وزخرمی تهی شده چون کوک و کوکنار
ظہیر فاریابی
تا بنگ و کوکنار به دیوانگی کشد دیوانه باد خصم تو بی‌کوکنار و بنگ
سوزنی سمرقندی
- (۳) زندگانی شاه عباس اول، نصرالله فلسفی، ج ۲، ص ۲۷۱.
- (۴) همانجا. به‌نقل از احسن التواریخ روملو.
- (۵) همانجا. ص ۲۷۵. به‌نقل از تاریخ عباسی.
- (۶) همانجا. به‌نقل از سفرنامه تاورنیه. ترجمه فارسی، ص ۹۳۴.
- (۷) ترجمه زهرالربیع. سید نعمت‌الله جزایری، کتابفروشی اسلامی، ص ۲۶۸ و ۲۶۹.

به نام خداوند بخشنده مهربان

در سنه هزار و دویست و سیزده به موجب ترغیبات وافیه و تشویقات کافیه، کهین برادر حامی حریت^۱ و ناجی ملت و فاتح ((و)) عاصم^۲ مملکت و ماحی^۳ سلطنت مستبده و بانی دولت مشروطه ایران - صانهاالله^۴ عن الحدثان - حضرت مستطاب اجل اشرف، وزیر جنگ و رئیس الوزراء سپهبد اعظم آقای محمد ولیخان^۵، اعنسی^۶ حضرت اجل افخم جمشیدخان ساعدالدوله امیر حالیه^۷ توپخانه و رئیس اصطبل کل ممالک محروسه، که در آن زمان حکمران ایالت بوشهر و رئیس گمرکات کل بنادر فارس بودند، این بنده رساله ای در خصوص تاریخ انکشاف^۷ و شیوع استعمال و تعیین خواص تنباکو و چای و تریاک به عنوان "تفننات ثلاثه" تالیف و طبع و نشر نمود. در خاتمه^۸ آن رساله اعلانی کرده بود که اگر کسی از معتادین تریاک، بعد از مطالعه^۹ این رساله به خیال ترک یا تخفیف قدر معتاد و اصلاح مضرت و افراط آن افتاده، رجوع به این بنده نماید، به طور التزام متعهد می شوم که به تدابیر هرچه سهل و ساده از عهده^{۱۰} سرانجام آن برآید، بدون اینکه صدمه و آسیبی که تریاکی از ترک و یا از تقلیل آن خیال می کند، به او برسد، و بی آنکه ((آنچه)) از تدابیر ناقصه، دیگران ((را)) دست می دهد اتفاق بیفتد. بلکه آن به آن تندرست گشته، قوای زایل هاش عودت کند و عوارض^۸ ثابت هاش رفع گردد. یعنی از نو آدم شده و به ایفای^۹ وظایف مقدسه^{۱۱} بشریت پردازد و به نتایج حیات خود برسد.

تریاکی با همت :

در بین انتشار رساله^{۱۲} معروضه، چند نفر از معتادین افیون محض اعتمادی که نسبت به بنده داشتند، با میل مفرط و رغبت تمام آمده رجوع نموده در ظرف یک هفته

خودشان را مستخلص و آسوده کرده تندرست شده، رنگ و رویی پیدا کردند. لهذا به‌شکرانه این نعمت عظمی، بنای ترغیب و تحریض، همکاران خود گذاشته تعریف و تمجید فوق‌العاده از تدبیر بنده و اثرات معجزنمای معجون که به‌جهت ترک تریاک می‌دادم، می‌کردند، که ایشان هم در این باب خدمتی کرده باشند.

وافوری بی‌حمیت :

از آنجایی که رنگ رخسار اشخاص فوق‌الذکر، بر صدق قولشان شهادت می‌داد، لهذا برخی از وافوریان دلیر که سابقاً با حضرات سمت همفوری^{۱۵} داشتند، بر قول ایشان اعتماد کرده با دلگرمی تمام و شوق شایان، رجوع و اقدام مجدانه نموده لوطیانه متعهد شدند که ترک تریاک کرده، درک غیرت نمایند تا که از شرف انسانی و حظ زندگانی بازمانند. دو روز پشت سر هم با شوق و شغف تمام آمده دوا و دستورالعمل گرفته، ضمناً از خاصیت دوا اظهار امتنان و برهمت خود افتخار کردند که در این دو روزه ثلث تریاکمان را ترک کرده‌ایم و قول می‌دهیم که تا دو روز بعد ثلث دیگر را ترک کنیم، به شرط آنکه درخصوص ثلث سوم پر تعجیل نگردد، بلکه فرجه داده شود که مبادا انقلابی در مزاج پیدا شده و مخل صحت تامه، و منافی نیت مقدسه و مشاغل مهمه‌ای که دارند، حائثه (ای) پیش بیاید که نتوانند از عهده ایفای وظایف مقرره تمدن بر بیایند. گفتم: "از این طفره و تاءنی شما می‌ترسم ترتیب به‌هم بخورد و اسباب زحمت فراهم بیاید و دیگر نتوان کاری پیش برد. و گذشته از آن هرچه به‌زودی ترک کنید، بنیه بهتر حال می‌آید."

دیدم مؤثر نیفتاد، دوا و دستورالعمل دادم که بروند.

چون از قیافه و وجنات بنده، انزجار خاطر و انقباض نفس فهمیدند، لهذا یکی از آنها که سمت سردستگی به‌دیگران داشت، بنای نطق گذاشت و گفت: "جناب حکیمباشی، معین است که سرکار در حق ما مرحمت دارید. با این همه استدعا داریم که با ما مدارا کنید تا اینکه طبیعت رام شده، مستعد ترک مابقی شود. به‌علت اینکه بنده، محض درد استخوان به‌تجویز حکیمباشی چاله‌میدان^{۱۱} مقدار خیلی کمی تریاک با گلاب ساییده به‌قلم پایم می‌مالیدم. بعد از آنکه طبیعت عادی شد، دیگر اثر نخشید. ایضا^{۱۲} به‌فرموده حکیم بنای خوردن گذاشتم، بعد از مدتی باز بی‌اثر شد. و از آن طرف هم زمستان سخت شد، مرض به‌شدت عود کرد و از هر دو پا عاجز شدم. گفتند، چاره‌ای جز کشیدن تریاک چیز دیگر نیست^{۱۳}. آن وقت هم به‌اصرار رفقا، دو نخود بیشتر نمی‌کشیدم. بعد به‌واسطه معاشرت با تریاکیان کم‌کم زیاد گشته به‌سه‌م‌ثقال رسیده بود که او را هم مبدل به‌شیره کردم. چنانچه به‌عرض رساندم، حضرات دیگر هم

به‌همین منوال. پس لابد باید متدرجاً کم کرد که مبادا آسیبی دست دهد، زحمت شما و ما هدر رود. گفتم: "از این قرار که شما می‌گوئید چند سال طول دارد که تریاک شما ترک شود."

گفت: "ما هرسه مان ده دوازده سال است تریاک می‌کشیم. ولی چون صدمه دیده‌ایم - انشاءالله - همت می‌کنیم که زودتر ترک شود. خداحافظ گفتند و رفتند.

بعد معلوم گردید به‌واسطه اینکه تریاک همواره در نفس تریاکی احداث جبین^{۱۴} کرده، کلیه تریاکی‌ها را جبین^{۱۵} و زیون می‌کند. و این بیچاره‌ها هم به‌واسطه یأس و هراسی که از ترک تریاک داشتند از اثرات سریع معجون و از تقلیل زیاد افیون، که در اندک زمانی دست داده، متوحش شده، همه‌راه انداخته از قوه و قدرت فوری، و از اشتیاق و شهوت آنی که بعد از صرف دوا مشاهده و محسوس کرده^{۱۶}، در شگفت افتاده، حمل بر وخامت مآل و سوء نتیجه عمل کرده و به‌اکثریت آراء استعمال تریاک را بر ترک آن ترجیح داده آمده بودند که این مراتب را بگویند. دیگر خجالت کشیده، عنوان فوق را معنون^{۱۷} کرده، رفته ((و)) فردای آن روز مضمون ذیل را نوشته فرستادند:

صورت مکتوب :

"بعد از القاب - حقیقت امر این است که ما تاکنون اعتقاد نداشتیم و هرگز باور نمی‌کردیم که کسی بتواند تریاک را ترک دهد. - بحمدالله - اکنون که از آثار خوب و خوش دوا اعجازنمای جناب‌عالی امیدواری حاصل شد که - به‌خواست خداوند - این کار امکان دارد، لهذا عجالتا^{۱۸} نخست به‌ملاحظه سرمایه فصل و احتمال بروز نزله و زکام و عروض سرفه و درد استخوان، ثانیاً "محض اطمینان و امیدواری به‌تدابیر فیلسوفانه^{۱۹} شما، عادت خود را به‌حالت اصلی عودت دادیم، که انشاءالله بعد از سیزده عید که هوار و به‌اعتدال می‌گذارد به‌خدمت سرکار رسیده خودمان را از دست این بی‌پیرها کنیم و علی‌العجاله^{۱۸} وجه مختصری هم لفا^{۱۹} تقدیم شد که قدری هم از آن معجون افلاطون اسلوب مرحمت فرمایید، که هرگاه از کمی یا زیادتی تریاک کسالتی یا مضرتی دست دهد، یا آنکه دستمان به‌تریاک نرسد، از استعمال آن رفع و اصلاح آن حالت بشود، تا اینکه اگر زنده ماندیم در موعد معین با تهیه و تدارک شایان، مقضی المرام^{۲۰} گردیم."

لهذا، بعضی از کهنه تریاکیان و شیره‌کشان که همواره از ترک تریاک، وحشت و دهشت داشتند، بلکه او را امر محال می‌دانستند به‌خیال ترک تریاک افتاده از حضرات اطباء مشورت کردند که اقدامی در این کار کنند. و یا نه بعضی از همکاران سهل‌انگار و

مستشاران سطحی افکار، به‌گمان اینکه هر عیب و علتی که در مزاج تریاکی پیدا شود، سبب استعمال تریاک است، پس اگر چنانچه تریاک را ترک نمایند، مرض زایل و صحت، عودت خواهد کرد، لهذا خودشان مدعی شدند که ما خودمان بهتر از فلانی تریاک را ترک می‌کنیم ۲۱. لهذا محض سد خیال به‌عنوان حب تریاک، حبی از ادویه لایضر ۲۱ و لاینفع ترتیب داده، ترکیان را به‌ترک تریاک و به‌مدامت آن حب امر کردند. برخی دیگر که نه قوه اجتهاد داشتند و نه تقلید استاد، بلکه شاگردی بودند بس شیاد، حبی از بزرالبنج ۲۲ و سایر مخدرات مانند: کوکائین، و بلادن ۲۴ و غیره ترتیب داده به‌عنوان حب ترک تریاک شیوع دادند و وقت مضرت و احداث کسالت ۲۵، انژکسیون ۲۶ مرفین کردند.

چون این تدابیر به‌کلی غلط و مضر بود، به‌هیچ وجه اثری نبخشید و کارگر نیفتاد. سہلست، در اشخاص زبون و جبون باعث سستی و بی‌حالی شده در برخی موجب اسهال و زکام و رماتیسم و سایر امراض نزلہ ۲۷ و ترشحات دیگر گردید و فلک - زدگان را به‌حال فلاکت و هلاکت انداختند.

بیچاره تریاکی، لابد تریاک معتاد خود را بالمضاعف ۲۸ استعمال نموده، حالکی پیدا کرده، نخستین عہدی که با خدای خود کرد این بود که تا زنده است تریاک را ترک نکند و هرگز به‌قول طبیب اعتماد ننماید. لهذا ۲۹، مضرت استعمال تریاک را بر صحت و اذیت ترک آن ترجیح داده، بلکه علی‌رغم طبیب، چیزی هم به‌قدر معتاد علاوه کرده و هرجا رسیدند از عدم امکان ترک تریاک حرف زدند.

بالاخره استدلال واهی اصحاب اخلاط ۳۰ و تدبیر ناقص اشخاص بی‌علم و سواد جبن ۳۱ و سفالت ۳۲ تریاکیان و تغافل اولیای دولت استبداد و امر به‌معروف نکردن رؤسای ملت ۳۳، دست به‌دست، کار را به‌اینجا رسانیدند که رفته‌رفته وسایل متعدده جدیده ابداع و اختراع نموده، دایره مسلک خودشان را توسعه داده غیر از اوضاع مختلفه و انواع متنوعه وافورها، مستفرنگیان ۳۴ با سلیقه، تزریق مرفین را پسندیدند. و بعضی از حشیشیان ملکوتی مسلک بعد از تصفح ۳۵ ورق الخیال و درک اسرار ازل ۳۶ الازال، روح الاجنه (ترکیبی است از چرس و افیون) را اختراع و معمول کردند، که فی‌الجمله تخدیر افیون با تحریک حشیش تعادل پیدا کرده، لامحاله ۳۷ حدت عروج خیال فقیر را از اوج ساحت اقدس نور بی‌زوال ذات حضرت ذوالجلال جلوگیری کند و از مقام بلند

اگر یک سر موی بالا پرم ز نور تجلی بسوزد پرم ۳۸ حضرت جبرئیل تجاوز نکنند و محض ادب، خود را از ارتقاء به‌قرب جوار منبع حضرت غیبی جل جلاله و عظم شانه - که مقام مخصوص و منتهای معراج حضرت ختمی مآبی است بازدارد که از پیشوای قافله وحدت پیش نیفتد و یکسره سلب دوئیت کرده، واصل حق نشود که مبادا از فیض ذکر "وحده لا شریک له" ۳۹ بازماند.

و اگر چنانچه کسی پیدا شده، خواست که این عادت ردیه ۴۰ را براندازد، کسی از اولیای امور همراهی نکرده که لامحاله ادعای آن شخص را رسمانه تجربه و امتحان کنند که در صورت صدق ادعا و صحت مدعا، مایه وثوق و اعتبار مردم شود که رجوع نموده خودشان را خلاص نمایند والا کناره کرده از بد بدتر نشوند.

بعضی از اطباء اصحاب اخلاط، و پزشکان قدیمی مسلک، ادله و براهین اقامه می‌کنند که افیون از جمله ادویه ۴۱ مرکب القوی است، بالخاصه ۴۲ مانع از تعفن اخلاط و تحلیل حرارت غریزه ۴۳ اعضا و حافظ قواست.

عجب دارم از استدلالی که هرگز مآخذ علمی و اصول فنی ندارد، جز اینکه موجب اخلاط خلق و منافی رضای حق می‌باشد. گذشته از اینها بر فرض اینکه فرمایشات عرشی صحیح باشد، آیا رواست که انسان علت غایی خلقت و ایفای وظایف بشریت خود را به‌کلی از دست داده، خود را عاطل و باطل نماید که: تریاک حافظ حرارت غریزه اعضا و مانع تحلیل قوی است.

نمی‌دانم آن حرارت غریزه کجاست و آن قوه اصلی که تریاک حفظ او را می‌کند کی به‌درد این بیچاره‌ها خواهد خورد که پی‌کاری بروند و مصدر خدمتی شوند؟ بلکه به مقتضای شرع و به‌حکم عقل، معاونتی به هیأت مجتمعه وطن، از قوه ایشان به‌عمل بیاید تا اینکه بار خودشان را به‌دوش دیگری نگذارند.

عجالتاً این بیچاره‌ها محض حفظ حرارت غریزه و حراست قوای اصلیه، قوت تحصیل ذغال زمستان و یخ تابستان را ندارند. تمام زحمات خودشان را به‌گردن سایرین انداخته، از لذایذ و حظایز ۴۴ گوناگون دنیا فقط به‌دود تریاک و دخان ۴۵ تنباکو قناعت کرده، چشم از همه نعمت عالم پوشیده‌اند در کمال کسالت و کثافت زیست می‌کنند.

اللهم ۴۶ مگر اینکه در دنیا تحصیل قوه و قدرت روحانی کرده باشند و با ادعیه و اذکار قلبی، عبادت سری نمایند که در آخرت در سلک خاصان به‌اعلی علیین ۴۷ بروند و هرچه ماتشتمی ۴۸ الانفس و تلذالاعین ۴۹ است درک نمایند.

استغفرالله و معاذالله ۵۰. بهتان گفتم و افترا بستم. بیچاره وافوری‌ها کی فرصت و فراغت این چنین خیالات را دارند. احیاناً اگر از این مقوله سخنی در میان بیاید می‌گویند:

گر مخیر بکنندم به‌قیامت که چه‌خواهی فور ما را و همه‌نعمت فردوس شما را حالا خوب است که بیچاره وافوریان را ول کنیم قدری هم به‌خیال خود باشند. آنقدر هم طعنه و سرزنش مخلوق تعریفی ندارد و خدا را خوش نمی‌آید. از یک طرف زلزله ۵۱ تحدید تریاک ۵۲ اداره نظمیه، از طرف دیگر، ترس ماورز ۵۳‌های مجاهدین ۵۴ بی‌انصاف، دل بیچارگان را خون کرده ((است)).

کم گو سخن که خاطر دلدار نازک است بار گران نمی‌کشد این تار نازک است

همانا مراتب مذکوره یکی از هزارم نتایج وخیمه تغافل اولیای دولت ۵۵ مستبده و از تکاهل ۵۶ رؤسای منجمده بود که ابنای وطن را گرفتار این گونه دردهای بی درمان و خرابی های بی سامان کرده بود .

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو :

البته همه کس قوای استبداد پارسالی دولت مستعجله ۵۷ اعلیحضرت محمدعلی میرزا ، و بی عدالتیهای ظالمانه امیر بهادر حسین پاشاخان ۵۸ و مجلل و مفاخر و مراتب بدعت و بی مبالاتی های شیخ فضل الله ، و افراط طغیان و بی مروتی تابعان آنها و اندازه یاس و هراس جانگداز عدالت خواهان تبریز و تهران را در خاطر دارد . و از این طرف ، عادات رکبکه و رسومات ردیه تریاکیان بی سر و پا و اوضاع شوم و منحوس تریاک کشی قهوه خانه های عمومی و نحوست و کثافتکاریهای نفرت انگیز شیرخانه های خصوصی و اندازه مزاحمت های تکدی ۵۹ و فلاکت و عجز و ناتوانی ترجم انگیز این صنف رذل را هم در نظر دارند . بحمدالله اکنون از اثر اقدامات مجدانه مجاهدین عدالت خواه و از شمر نیات خالصانه آن صنف ترقی دوست ، و از همت بزرگان : سپهدار اعظم و سردار اسعد ۶۰ ، غیوران ملت و سرکردگان جانبازان با حمیت ، محمد علی میرزا با کمال افتضاح از سلطنت آباد متواری و از سلطنت آباء و اجدادی مخلوع و از مملکت موروثی منفی ۶۱ و مطرود گردید . امیر بهادر و مجلل بی قدر و قیمت با کمال اهانت و نفرت مردود شدند و ننگ مفاخرالملک هم از روی زمین برداشته شد . ایلکائی به مقتضای سیئات اعمال خود از فضل خدا محروم و از حیات دنیا مسلوب گردید ، و شیخ آملی هم که به کوری چشم استبدادیان مفقودالایر شد و شر سایر اشرار هم از سر احرارکنده شد . بالاخره از اثرات معجزنمای مردان باهمت ، انتقام مظلومین از ظالمان گرفته شد . از این طرف هم از اثر قانون رشوت ناپذیر ، عادت دیرینه و طبیعت ثانویه افیون ، در اندک زمانی متروک گردید و اوضاع ناگوار قهوه خانه ها و شیرخانه ها از لوث و چرک آن کثافتکاریها پاک و پاکیزه شدند و مستبدین هم به شکل مجاهدین درآمدند . پس این همه مشکلات را همت مردان حل کرد و این همه امر محال را غیرت جوانان سهل کرد . در این صورت نباید از تسویه باقی امور مختله مملکت و اصلاح حال ملت ناامید شد . زیرا که در ناامیدی بسی امیدهاست . و به موجب "هم الرجال تقلع الجبال ۶۲" چنانچه دیدیم در مقابل همت و حمیت انسان ، هرگز "کار نشد ندارد ." و باید در کمال تاءنی و اقتصاد ۶۳ و به ملاحظه "الاهم فالاهم ۶۴" هر امری را به اهلش بیسارند ، بدون غفلت و با کمال دقت مواظب انجامش باشند . مثلا "گمان نکنند که نیت خبیثه مستبدین از قلوبشان برداشته شده و عادات ردیه افیون بکلی از طبع افیونیون رفته ، ریشه بر و بیخ کن گشته و هر دو

صفت ، قلب ماهیت شده اند . بلکه اینان حکم مکروب و با را دارند . همینکه فی الجمله از اضمحلالشان غفلت شد ، کرور ۶۵ها تخم می گذارند . یک دفعه مستولی می شوند ، افراد و اتحاد اهالی را مبتلا می کنند . به خصوص تریاکیان که تاکنون راه مجادله و مقاتله را بلد نبودند اکنون جنگی و سلحشور شده اند . بوی حریت به دماغشان برخورده ، اظهار حیات می نمایند ((و)) "الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم ۶۶" می گویند . دیگر نمی دانند که چقدر مخمل و مزاحم دیگرانند و به چه اندازه مانع آسایش احرار و کل ۶۷ خاطر ابرارند ۶۸ . فقط حرف صحیح ایشان این است که ما در دنیا محض بی خیالی و آسودگی به یک نفس دود تلخ و تیره علفیات صحرا قناعت کرده به هزاران تکدی و ذلت ، ((به)) زیست کردن راضی شده بودیم . حالا مشروطه خواهان به عنوان حریت می خواهند ما را مجبور کنند . در این صورت زندگی به این سختی و ذلت نمی آرزد . "التارو لا العار ۶۹" . هر چه بادا باد ! مدافعه خواهیم کرد .

شنیده ام این روزها در تهیه و تدارک مخالفت اولیای امور و یاغی گری مجاهدین غیور هستند و در صدد ترکیب کمیون جنگند و به خیال فراهم آوردن ذخیره و سنگرند و مشغول تعیین نمایندگان نطق و سرکردگان شجاع و جرارند . لهذا مجاهدین احرار را اخطار کرده ، تاءکیداً توصیه می کنند که "دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد ." البته احتیاطشان را از دست ندهند .

ارتجاعیون افیونیون :

از قرار خبر ، دیروز معلوم می شود که حضرات وافوریان در مقام سید اسماعیل ۷۰ ، پنهانی کنگاش کرده ، قرار بر این گذاشتند که شش نفر از اصناف ششگانه تریاک خوران ، تریاک کشان ، شیره کشان ، نکالی کاران ، تزریق کنان ، روح الاجنه فوران افیونیون و سه نفر هم از اصناف سه گانه : قلیان بلی کشان و بنگ خواران و دوغ وحدت پیمایان حبشیون و یک نفر هم از سرجنبانان عرق خواران دائم السكر و یک نفر هم از دائم الخمران دست - لرزان و پا مرتعشان و یک نفر هم از برگزیدگان لیلجان ۷۱ قماربازان ، انتخاب نموده اند که فردا طرف عصر در بهجت آباد حاضر بشوند و به اکثریت آراء از میان همین دوازده نفر نمایندگان عیاشان ، یک نفر رئیس منتخب کرده گفتگو نمایند .

موضوع و مطرح مذاکره ، حریت در ماتشتهی الانفس ۷۲ و استقلال عیاشان است که در تحت ریاست هیات مجتمعه از طبقات پنجگانه : مارگیران ، فال بینان ، جن گیران ، جادوگران ، کیمیاگران شیادان خواهد شد ، و آن هم بعد از صدور دستخط حریت و استقلال به موجب نظامنامه مخصوص با قلم عموم رمالان نوشته ، تاءسیس و دایر خواهد شد ، و فهرست کلیه مذاکراتشان از این قرار است :

- ۱) ترتیب دستجات جنگجویان .
- ۲) تعیین اسلحه و جریه سلاحشوران .
- ۳) تهیه آذوقه و زاد راحله ۷۳ .
- ۴) نقشه حرکت یورش بردن .

و پیش از وقت هم قانون اساسی به عنوان استقلال عیاشان و حریت شیادان، حاضر کرده اند .

یک نفر هم پلیس و یک نفر هم سیور از همفوری های خودشان ، برای پیغام آوردن و فرمان بردن و تنظیف اردوگاه به منزله آجودان و مهندس معین کرده اند . و یک نفر شاح نقیرزن ۷۴ مخصوص دراویش سلسله خاکساری ۷۵ به عنوان شیپورچیگری ، برای اعلان حاضرباش و راحت باش و یورش بردن و برگشتن دستجات تعیین نموده اند که همواره به مجرد شنیدن شیپور اول مشغول کوک کردن وافور باشند .

باری ، از قرار معلوم ، گویا دیروز عموم طبقات عیاشان ، نمایندگان خودشان را منتخب کرده اند که فردا عموماً " با اعتبارنامه خودشان در بهجت آباد حاضر شده ، شروع به مذاکره نمایند . ولی فی الجمله اختلافی در تعیین نوع روح الاجنه فوران واقع شده ، افیونیون خواستند که وی را جزء وافوریان قرار بدهند و حشیشیون گفته اند از جمله اسراریان محسوب شود . بالاخره نخست خواستند که به مناسبت اثر و خواص آن ترکیب حکم کنند ، بعد به ملاحظه جزء غالب که تریاک است و وافور ، جزء تریاکیان قلم دادند و هر دو مسکرات خواران را یک صنف قرار داده یک نفر نماینده پذیرفتند و عوض یکی دیگر ، از صنف اسپند دودکنان انتخاب نمایند که عده دوازده نفر تکمیل شود .

تعیین دستجات و اصناف فوج :

بعد از گفتگوی زیاد ، قرار بر این شد که پنج دسته ترتیب دهند از این قرار :

- ۱) افیونیون
- ۲) حشیشیون
- ۳) خمیریون
- ۴) قماریون
- ۵) حرملیون (اسپندی ها)

و کلیه فوج را من باب تغلیب ، اجتماعیون عیاشیون بنامند . و روی بیدق دستجات به ترتیب فوق چنین نویسند :

افیونیون شیر زیان . حشیشیون برق جهان . دائم الخمران همیشه جوان . قماربازان پاکبازان . اسپندیان بلادورکنان .

و ایضا " به ترتیب مذکور در زیر اسامی مذکوره ، شکل دو وافور و دو چوپوق و دو بطری و دو لکات ۷۶ تصویر نمایند که مانند علامت توپخانه که توپ را صلیب وار تصویر می نمایند که دارای دو زاویه حاده و منفرج می باشد ، نقش کنند و اسپندیان را هم یک منقل پر از اخگر دودکنان تصویر نمایند و زیرش بنویسند : اسپندیان چشم بد دورکنان . و آردل ۷۷ها و کیلها را از صنف حشیشیون انتخاب کنند و صاحب منصبان بزرگ را از دستجات خود معین کنند و فرمانده کل ، همان رئیس کمیون جنگ : " بیر علیشاه " باشد . و پیشقراولان ، از سلک بنگ باده خواران و بوتی نوشان حشیشیون باشد که سریع - الحکره و سبک سیرند و چنداول ۷۸ از سلک مرفین تزریق کنان که زبونان و خستگان دستجات را فوراً " به واسطه تزریق مرفین قوه داده ، نگذارند که بی پا شده ، وامانند . و مفتش و جاسوسان را از روح الاجنه فوران بگمارند ، که عیاروار ، ضمیر طرف مقابل را بفهمند .

ترتیب ذخیره واردو بازار

مباشر امور ذخیره از صنف قماربازان تعیین کردند که افراط و تفریط در آن نشود و ملزومات ذخیره از این قرار باشد :

کشکول هندی کدوئی و حلیمی و چننه های کناره ماهوتی . عبای کهنه و کتف انداز - های سوخته و شولا های پاره پاره ، تخته پوست های متنوعه ، دیزی های از کار درآمده ، چراغ وافورکشی ، شاخ نفیر ، نی های نزله بندی ، طاس جن گیری ، تبرزین ، گوشت کوب چوبی به شکل تخماق حلاجی ، کاسه های لب پریده بدل چینی ، کیسه های توتون ، نخ های الوان چله بندی .

اردو بازار را به اسپندیان واگذار کردند که از قرار صورت ذیل تهیه نمایند : تریاک ، شیره سوخته ، مرفین ، نگاری (عصاره ای است که از تریاک و سوخته می گیرند .) حشیش پنجره ، بوتی ، روغن بنگ ، شاهدانه بوداده ، مسکرات ، گنجفه ، ورق آس ، روغن چراغ ، انجیر خشک ، اسباب چای ، منقل ، دوغال ، چوپوق ، قلیان ، حقه وافور ، توتون ، تنباکو ، وافور ، سیخ ، انبر ، قلم و آینه و سنجاق (هر سه آسیابی است برای کشیدن چرس . اشخاص با سلیقه چنانچه چرس اعلی را به واسطه حرارت مانند موم نرم نموده سه سنجاق نصب کرده گر می زنند و دربین اشتعال روی آینه می ریزند . الو موقوف و دود متصاعد می شود . آن وقت به واسطه قلم ، دود او را می کشند و جرم او را دور کرده روغنش را که در سطح آینه می ایستد می لیسند .) ، قند ، جای ، حلوا ، آب نبات ، ماما جیم جیم ، سیرابی ، روغن خاکستری یا مرکور روز برای کشتن شپشها ، انعوزه برای دفع نفخ و لینت مزاج .

در باب اسلحه و حربہ، ترتیب بر این شد که وافوریان شیر ژیان، هرکدام وافور خود را به جای حربہ کار کنند و سیخها را بدهند به خمیریون و انبرها را به حشیشیون و نیهای نزله بندی را به قماریون و تبرزینها را به سرکردگان.

ترتیب دستجات و نقشه حرکت این است که عموم افیونیون به خصوص شیرہ کشهای شیرژیان، در میمنه ۷۹ و حشیشیون در میسرہ ۸۰ و خمیریون مرتعشون مانند بید لرزان در قلب لشکر ثابت قدم بایستند و زمان حرکت به همین ترتیب زنجیری یورش ببرند. همینکه با دشمن رو به رو شدند، به عنوان عجز و تظلم نزدیک رفته، یکدفعہ دست به یخه شده، افیونیون با وافور سر مجاهدین را بکوبند و آنهای دیگر هم با سیخ و انبر تنشانشان را سوراخ سوراخ کنند و گوشتهشان را تکه تکه نمایند و گوششان را گاز بگیرند و گرد تنباکو به چشمشان فوت کرده، ماورشان را قاپیده، جیم شوند.

و اگر اول وهله غالب آمده، دشمن را فرار دادند، نخست ترتیب دفاتر و اوراق ادارات تحدید تریاک و حشیش و مسکرات و خود اداره نظمیه را بهم زدند. بعد دسته دسته پراکنده شده، شیرہ خانه های وافورکشی و مسکرات فروشی و خانقاهها و خرابات - خانه های مخصوص و قمارخانهها را باز کرده دایر نمایند.

در این بین هم از طرف عموم اصناف شیادان که خدمتها به دولت استبداد کردند و قدرشان معلوم نگردید، چندین قسم طلسمات و نیرنجات ۸۱ و زایچه ۸۲های غلبه بر خصم و دستورالعمل چشم بندی و اذکار فتح و ظفر و صفحات صد اندر صد و حرز ۸۳های یا مشک و زعفران و خون هدهد نگاشته، برای بی اثر کردن تیر دشمن آورده، تقدیم نموده و تعهدات ایشان را درباره گرفتن ختم اضمحلال اعدا ابلاغ کردند. ببر علیشاه، رئیس نمایندگان، خود بنفسه بلند شده هدایای روحانی و نیرنجات لیمیایی ۸۴ شیادان را به دست خود گرفته، از جانب عموم نمایندگان و از قول تمام افراد اصناف عیاشان، نسبت به سلسله شیادان اظهار تشکر و یکدلی و یکجبهتی ((نموده)) گفت: مخصوصا "عرض ارادت صمیمانه مرا به حضور ایشان رسانیده، بگویند فلانی گفت: "قربان نفس شماها، البته همت کنید که منافقین می خواهند هرچه اسباب نفس کشی است، از دست رندان خدا بگیرند و این همه مصنوع او را باطل کنند و عموم شماها اهل علم و صاحب نفس مرتاضین را از جلوه بیندازند. چنانچه سایه خدا و قبله عالم اعلیحضرت محمد علی میرزا را از میان برداشتند."

در این بین خبر آوردند که فیما بین مجاهدین و رؤسا شکرآبی شده، کلا "آمده در پارک صدراعظم منزل کرده اند. اول قدری متوحش شدند که مبادا بی به خیالات آنها برده و در آنجا کمین کرده اند که به سر اینها شبیخون ببرند. بعد این مراتب را تکذیب بلکه حمل بر تفاعل و اقبال کرده پیشرفت کار را در این دانستند که نماینده هر صنف خود را خبر کنند ((که)) فردا صبح تا غروب کلا "آمده در باغات حول و حوش بهجت آباد و دم دروازه حاضر باشند، بلکه شبانه شبیخون برده یکدفعه کلک را کنده بندگان

خدا را آسوده نمایند. قرار قطعی بر این شد که اول شب سان دیده، موافق آنکه قرار ترتیب دستجات داده بودند، دسته بندی نموده، اول ظلیعه صبح که صبح اقبال و فتح و ظفرشان است، یا هو کتان و یا علی گویان بریزند به پارک صدراعظم و ضمنا "هرچه اسباب و ادوات و لوازم خانه و اثاث البیت ارباب جمشید در آنجا باشد چپو نمایند. بلکه عجالتا" تا ادارات خودشان دائر بشود، در همانجا سکونت و حصانت اختیار نمایند.

بعد از آنکه به اکثریت آراء مراتب فوق را قبول کردند و ضمنا "هم، قرار بر این شد که بفرستند از تعزیه خوانان پی بانی گردان کاشانی یا طالقانی، یک دستگاه طبل و شیپور بیاورند، تا مجاهدین از خواب بیدار نشده به سبک شکارچیان جرک ۸۵ دور پارک احاطه کرده یکدفعه یا علی گویان طبل و شیپور زنان و همه کنان، بیچاره مجاهدین را مانند شکار وحشی سیاه بیشه به وحشت و دهشت انداخته محاصره نمایند.

اگرچه از تاریخ تا لیلیف کتاب "تفنگات ثلاثه" تا حال که مدت چهارده سال است، این بنده در ذهن وافوریان، مفروض به خرج رفته و در نزد ایشان منفور و میغوض ۸۶ شده ام، لہذا مشکل می دانم که از بنده گوش شنوایی داشته باشند. ولی با این همه می گویم که حضرات نمی توانند با مجاهدین جنگ کرده از پیش ببرند. به علت اینکه پیرارسال، بنده وضع حال قشون تریاکیان را، از قبیل سربازان مازندران و سمنان و دامغان و سواران خراسان و سرکردگان ایشان را از نواب و سلاطین گرفته، تا امرای تومان ۸۷ در صحرائ ترکمان درست سیر و مشاهد نمودم، که هرچه غالب و غائم ۸۸ باشند بالاخره مجبورند که در موقع تریاک، فرار کرده متواری شوند.

فرار قشون تریاکیان بعد از فتح و غلبه بر ترکمانان:

پیرارسال یعنی در سال ۱۳۲۵ که بحیوچه حکمرانی مجلس شورای ملی و معاندت ۸۹ باطنی و تحریکات سری مستبدان دولتی، و هنگام گرما گرم هجوم و اشتلم ۹۰ اعضا و اجزای یکصد و پنجاه باب انجمنهای مختلفه سکنه طهران، از عموم افراد خواص و عوام ایران، از سلک ادانی ۹۱ مهتر و قاطرچی تا طبقات عالی وزرا و امرا و شاهزادگان عظام و علمای اعلام، تا سس و ترتیب یافته بود، و هرکدام از آنها به اسم و رسم علیحده ترتیب اداره نموده، عموما "جهت جامعه را، حمایت و همراهی مجلس شورای ملی و استیصال ۹۲ و اضمحلال مستبدین قرار داده، سپس هرکدام موضوع معینی را از لوازمات تاءمین و ترقی اهالی ظاهرا " مطرح مذاکره نموده، به حفظ و حراست حقوق شخص خود و متوسلین دیگر می پرداختند و باطنا " مشروطیان را به تهمت استبداد و مستبدان را به نسبت اختلال و اغتشاش بساط مشروطیت به خوف و هراس انداخته، رنجه

و شکنجه همی دادند که به‌نوا برسند .

در ماه رمضان آن سال خبر موحش تمرد و یاغیگری طوایف تراکمه^۶ یموت و کولکلان و آلامان (بر وزن آقاجان . لفظی است ترکی به معنی یغما و چپاول) ((و)) رفتن ایشان به‌مازندران و خراسان و چگونگی قتل و اسر نفوس^{۹۴} و نهب^{۹۵} و غارت اموال و مواشی اهالی حوالی قوچان و بوژنورد^{۹۶} و حمله و هجوم بر سه شهر استرآباد و حرق^{۹۶} و خرق^{۹۸} بیوت بلوک و غارت اسباب و اجناس و مواشی آنها و محاصره^{۹۹} شهر، به‌سمع اولیای دولت و ملت رسید و مظلومین به‌تظلم آمده مستدعی تاءمین حال و استرداد اموال گشتند .

در آن زمان فترت مملکت و اخلال و تحریک مستبدین و اغتشاش داخلی و احتیاطات خارجی وقوع این امر مهم، اسباب تشویش عموم گردید . اولیای امور ملت چاره جز این ندانستند که فیصل^{۹۹} این مهم را از کفایت وجود مغتنم بندگان حضرت مستطاب اجل اشرف سپهدار اعظم وزیر جنگ و رئیس‌الوزرای حالیه، آقای محمد ولیخان بن مرحوم ساعدالدوله، سردار حبیب‌الله خان تنکابنی درخواست نمایند که رفته، متهمین و مقصرین آنجا را تنبیه نموده و امنیت داده، اسرا و اموال منهبوه^{۱۰۰} را مسترد دارند و مالیات دو ساله^{۱۰۱} آن طوایف یاغیه را دریافت نمایند .

لهدا برای پیشرفت این مقاصد عمده^{۱۰۲} عظیمه، که در قوه^{۱۰۳} احدی نبود، کلیه ریاست لشکری و کشوری مازندران، سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام، استرآباد، کولکلان را بعلاوه^{۱۰۴} عده سواری از خراسان و از جاهای دیگر را ابوابجمعی حضرت معظم‌الیه نمودند که معجلا^{۱۰۵} عازم مقصد شوند . آن حضرت هم قبل از حرکت به‌سوی مقصد به‌سران تراکمه تلگراف کرده از حرکت خود آنها را مطلع ساخت . آنها هم از دور شهر استرآباد پراکنده شدند فی‌الجمله امنیت به‌عمل آمد .

لهدا در چهارم شهر شعبان، آن حضرت با ملازمت حضور این بنده و چند نفر از خاصان خود، چاپاری، با فی‌الجمله اسلحه و قورخانه^{۱۰۶} از طهران به‌طرف رشت و از آنجا به‌انزلی ((رفته)) و از آنجا به‌کشتی نشسته به‌ساحل بندرگز فرود آمده، با اسبان پیل‌پیکر که قبل از وقت از راه شاهرود آورده بودند، به‌سوی مقصد حرکت فرموده از راه خشکی بر از آب و لجن به‌خط‌خیابان معروف شاه عباسی داخل شدند .

خط این خیابان که از آذربایجان تا استرآباد امتداد دارد و اکنون غیر از اسم خالی، اثری از آن رسم عالی نمانده، تمام امتداد این خط‌سنگفرش بوده و در نقاطی که از جنگل عبور می‌کرده، درختها را از بن انداخته، بیخ و ریشه‌کن کرده و ذغال ریخته با سنگ‌های مخصوص فرش کرده بودند و اکنون اغلب نقاط خراب شده و در بعضی جاهای جنگل به‌واسطه^{۱۰۷} موقوف شدن عبور و مرور، عرض خیابان و خط‌سنگفرشها معاینه مانده است . بخصوص در خاک تنکابن، اکثر نقاط سالم مانده در نقاطی که عبور و مرور می‌شود، غیر از خطر راه چیزی نمانده مگر سنگ‌های چند پراکنده و از هم دور افتاده،

((که)) مانند نقاط سفید در سطح صفحه^{۱۰۸} سیاه نمایان است . و آن هم‌نه‌از مواظبت سلاطین سلسله^{۱۰۹} قاجاریه که راه خانه و محل خانواده^{۱۱۰} ایشان بوده، بلکه در اثر دعای شیخ‌بهائی^{۱۱۱} علیه‌الرحمه است که آن چند پارچه سنگ هم تا حال در آنجا مانده . باری به‌هرصورت، کلک^{۱۱۲} بیان و تقریر زبان، از عهده^{۱۱۳} شرح سختی و بیراهی آن راه بر نمی‌آید . ولی محض تصویر صعوبت^{۱۱۴} آن راه می‌توان گفت، نقاط‌نسام^{۱۱۵} و جنگلی آن از کثرت عبور و مرور سم ستوران، هر فرازش درجاتی^{۱۱۶} است صاعد^{۱۱۷}، و هر نشییش درکاتی^{۱۱۸} است نازل . و نقاط صاف و هموارش، چاله چوله است، مانند تنورهای مسلسل^{۱۱۹} پر از گل و شل . و از مد و جزر با تلاقش گاهی صعب‌المسالک^{۱۲۰} و برخی ضیق‌المعابر^{۱۲۱} . انهار عرضی و مسیل بهاریش دریایی است بی‌گذار . لابد باید ترک جان گفته، افتان و خیزان به‌آب زده گذر کرد .

بعد از طی این عقبات^{۱۲۲} نسام، می‌رسد به‌نقاط آفتاب‌گیر صفحات سهله^{۱۲۳} و صحرایش لجن‌زاری است . خط عبور تاریکی دارد به‌شکل مارپیچ و خم و پیچ‌هایی دارد محدود از نیمدرخت‌های انبوه به‌هم تنیده و محدود از بوته‌های خار و تلوی^{۱۲۴} تیغدار به‌هم چسبیده که مسافر - بخصوص سواره - باید لاینقطع سر و گردن خود را از شاخ و شوک^{۱۲۵}های درخت‌ها بپاید و بر و پایش را از چنگال و نیش خارها برهاند .

گاهی از باران ریزه^{۱۲۶} ابرهای تیره^{۱۲۷} هوای سردش، عابر خيسان و لرزان، برخی از تابش آفتابش خشکان و سوزان .

این راه تعریفی که دارد، این است که هرگز آدم نابد او را گم نمی‌کند . اولاً اینکه نمی‌تواند از راه خارج شود، ثانیاً، اگر هم اینچنین اتفاقی بیفتد از بس که شاخه‌ها و تیغ‌ها ((ی)) از پنبه پوشیده، سفید شده است که از همه‌جا پیدا و نمایان است .

با اینکه اکثر متاع آن حوالی پنبه است ولی نه منگنه آبی دارد و نه جراثقال بخاری و نه ماشین فشاری که لنگه^{۱۲۸} پنبه را فشرده کم‌حجم نماید و نه جوال و ظرف مخصوص دارند که لای آن انباشته محفوظ‌کنند . بلکه در میان جانی‌خانیهایی^{۱۲۹} که از گونی مستعمل روسی دوخته‌اند می‌گذارند و بار یابو کرده رها می‌کنند که از اینچنین راهی که وصفش گفته شد، از یکی دو منزل و گاهی بیشتر به‌بندر گز برسانند . بالاخره با حال خوف و رجا و کجدار و مریز به‌نقطه^{۱۳۰} خرابه^{۱۳۱} استرآباد ترکستان، نزول اجلال فرمودند .

اگرچه خود حضرت حکمران ایالات اربعه و ملتزمان رکابش بارها از آن راه عبور و مرور فرموده سالها در آن نقاط ریاست کشوری و لشکری را داشته، اوضاع معروضه^{۱۳۲} شگفت‌انگیز شنوندگان، در نظرشان غرابتسی نداشت و این بنده هم، بعضی آن اوضاع را گاهی در مسافرت در سواحل بحر خزر و صفحات دیگر در خدمت ایشان سیر و سیاحت کرده بود، ولی از اوضاع ناهنجار آن سرزمین و از خستونت و سردخونی ساکنانش انزجار

خاطر پیدا کرده، تاب اقامت نیاورده، یکماه مرخصی حاصل کرده و از راه دریا به بادکوبه رفته، بعد مراجعت به اردوگاه خارج شهر نماید.

روز عزم حرکت، ناملایمی بسی ناگوار پیش آمد که قابل ذکر است. و آن این بود که روز بامدادان از اردوی بیرون شهر یک جعبه پر از شیرینی مخصوص، تیره رنگ، بدشکل و مهوع ۱۱۷ و مکروهی را آورده. به عرض رساندند که دیروز به توسط پست، این جعبه شیرینی را از شهر ساری مازندران به عنوان تحفه و هدایا به یکی از صاحبمنصبان فوج سربازان ساری فرستاده بودند. جماعتی از سربازان در منزل آن بودند. وی جعبه را باز کرده، قدری به دهان گذاشته گفت: خیلی تند است. لہذا هر کدام از سربازها قدر قلیلی خورده اظهار انزجار از بدطعمی و تندی آن نموده، بعد کلا " مبتلای قی و اسهال گردیدند. و چند نفرشان مرده بقیه در حالت احتضار ((اند)) . لہذا این بنده حسب الامر و به مقتضای وظیفه خود سوار شده و معجلا " ۱۱۹ به اردوگاه رسیدم و در حالتی که برف هم می بارید پیاده شده داخل چادرها شدم. دیدم مرده وزنده، مریض و تندرست، پهلوی همد.

معمول چادرهای قلندری که دیوان اعلی به سرباز می دهند این است که از محیط دامنه تا به ستون مرکز، یک ذرع و نیم، و مرتب از شانزده ترک و تخته نیم ذرع پهنا از کرباس تنک باف مویز آسا دوخته می شود، که شانزده نفر در آنجا منزل کنند و هرچه اسباب و اسلحه و ابزار و حربه و زیرانداز و رخت و رختخواب و ظرف پخت و پز و لوازم سفرشان است در آنجا بگذارند. از مشاهده این حال خیلی به من رقت دست داده. قدری از بی ترتیبی ملت متاثر شده، مبلغی هم از بی مروتی دولتیان دلتنگ شدم. بالاخره مرده ها را از زنده ها سوا کرده و ناخوشها را منزل علیحده تعیین نموده، دستورالعمل دفن ۱۲۰ موتا و معالجه مرضی ۱۲۱ را داده، بنای تحقیق را گذاشتم. صاحب منصب گفت: اگرچه شخص و رسم فرستنده را نمی شناسم ولی گمان می کنم یکی از آقایان، سید محمد نام ساروی که با بنده سمت عداوت دارد، و شخصا آدم خبیث و بدفطرتی است این کار را کرده باشد.

قدری از آن شیرینی زهرآلود که در آنجا موجود بود برداشته مذاقه ۱۲۲ نموده، دیدم مانند مغز بادام کوبیده و اجسام خورد و ریز تیره رنگ در آن نمایان است. قدری با نوک سوزن جمع کرده، امتحان ساده نموده، روی آتش ریخته، بوی سیر استنشام نموده حدس به سم الفار ۱۲۳ نمودنش کرده مراجعت نموده به عرض رسانیدم.

حضرت سپهدار اعظم فوراً " مراتب را تلگرافاً به حکومت ساری، جناب نظام – السلطان کرده، اکیدا " مقرر فرمودند که به مقام تحقیق برآید. حکمران هم از پستخانه و تجار و عطار تحقیق کرده عمل شنیعه را بر ذمه سید محمد نام – علیه ما علیه ۱۲۴ – گذاشته، به دست وراث مقتولین داد، در سبز میدان آنجا تیربارانش کرده کشتند. بدنش را ریزریز کرده به جزای خود رسانیدند.

حالا عجب اینجاست که مطالعه کنندگان منتظرند که اردوی وافوریان از بهجت – آباد به پارک صدراعظم که هزار قدم بیشتر نیست، چگونه به سر مجاهدین شپسخون خواهند آورد. بنده هم از مرده کشی تازه فراغت حاصل کرده می خواهم که الان از استرآباد، از همان خیابان شاه عباس معروض، به بندر گز رفته و از آنجا به کشتی نشسته، به بادکوبه بروم. دوباره مراجعت به صحرای ترکمان نموده و اردوی تریاکیان ایران را با تراکمه ترکستان جنگانده ۱۲۵، بعد تفصیل غلبه و فرار تریاکیان را گفته، آن وقت مقایسه کرده ببینم که وافوریان طهران، با آن اصناف و دستجات قشون کذائی که مذکور شد می توانند در مقابل مجاهدین کاری پیش ببرند یا نه؟

باری، چاره جز اختصار چیز دیگر نیست. همینکه از بادکوبه به استرآباد مراجعت کردم که از آنجا به صحرای ترکمان یموت رفته، در اردو به شرف حضور سپهدار اعظم نائل شوم، اتفاقاً " همان روز محمدخان پنک معروف را که در واقع ام الفساد و رئیس – الاشرار چندین ساله کل ترکستان ایران، فرمانفرمای ترکمانان بود، که این همه خیانت به دولت و ملت از او وارد می شد، دستگیر کرده به شهر فرستاده و سران یموت و قضات ایشان به شهر آمده اند و اهل شهر هم به گمان اینکه اینها آمده اند حاجی محمد خان را مستخلص کنند هممه کرده، در کوچه و بازار به قضات تراکمه متعرض شده، از آن جمله جبه و ردای آخوند معروف را گرفته اهانت کردند. شهر آشوب شده، خبر به حضرت سپهدار رسیده از صحرا به شهر تشریف آوردند. از حسن اتفاق همان شب حاجی محمد – خان در زندانخانه فوت کرد و آبها از آسیاب افتاد. لہذا بامدادان در خدمت سپهدار اعظم از شهر به صحرا، به اردوگاه موسوم به "آقسین" رفتیم.

هرچه در آن حوالی اسیر و مال و مواشی ۱۲۶ منهبه بود مسترد داشته به صاحبان رسانده، مالیاتشان را حواله دادند که مباشرین محلی جمع نمایند.

تراکمه یموت از این اقدامات نادرانه سپهدار اعظم که در گرفتن حاجی محمدخان فرموده بودند، خیلی متاثر و مخوف گردیده، طایفه داس دیلیقی که همواره یاغی و متهم بودند آمده پل معروف بلقی را خراب کرده سر راه را گرفته، سنگرها در لب و یخه رودخانه ساخته که ما می ترسیم اردو را به خاک خود راه بدهیم. هرچه اطمینان دادند که کاری با شما نداریم از پل رد شده به کولان می رویم، قبول نکرده و لابد عمل منجر به مدافعه شد. لہذا حمله برده، جنگ مردانه کرده و شبانه بالا سرشان یورش برده علی الطلوع غالب آمده، پل را تصرف کرده و چند سر از تن کشته های آنها جدا کرده به شهر استرآباد بردند. مردم امیدوار شده به کمک آمدند. چند روزی هم در آنجا ماندند. خانه بعضی یاغیان را که صاحبانشان گذاشته متواری شده بودند، اهل اردو به غارت بردند و حتی الامکان از اسرا و اموال منهبه مسترد داشته، از آنجا کوچیده به محل "قوش کریو" اوتراق کرده مشغول جمع آوری اسرا و اموال، و منتظر ورود عقب مانده های سرباز و سواره های نرسیده بوژنورد و خراسان و سایر جاها بودند.

در این بین کاشف به عمل آمد که اشرار و مفسدین اصلی - اهل داس دیلقی - که باعث جنگ و فساد بودند، آمده در آن نزدیکی پناه به ایل بزرگ دوچی برده‌اند، که سپهدار اعظم به خیال سختگیری و دستگیری آنها باشد و در حمایت ایشان باشند و اگر با دوچی طرف بشوند، آنها هم کمکچی دوچی باشند.

بالاخره دوچی‌ها سر تسلیم ((فرود)) آورده، مالیات سنوات ماضیه و اسرا و اموال منهبه را دادند، و داروغه‌هایی که فیما بین حکمران و تراکمه واسطه بودند، آمده گفتند اشرار سابق‌الذکر با عده‌ای از دوچی‌ها باز اظهار یاغیگری کرده بنای تمرد گذاشته، به نقطه معروف به "سالیان" در آن طرف رودخانه "قره‌سو" که یکی از شعبات بزرگ رود کورکان ۱۲۸ می‌باشد سنگر بسته‌اند. و این را محض این می‌گفتند که شاید مثل حضرت سپهدار اعظم به ملاحظه بعد مسافت و عدم تهیه و استعداد، از حمله و هجوم ((به)) آن طایفه منصرف شود و آنها را تعاقب نکند. ولی از آنجایی که صدق نیت و فرط همت و شجاعت ذاتی حضرت سپهدار اعظم مانع از این‌گونه ملاحظات بود، از همان یورت ۱۲۹ قوش کوریو که دو فرسخ متجاوز فاصله داشت به سر آنها حمله بردند. ولی از آنجایی که همیشه تراکمه جاسوس و راپورتچی از اهل ولایت یعنی از طرف استرآبادیها داشتند، حضرات اشرار و یاغیان را استادان شیرم دوست‌بازی ۱۳۰ خبرشان کرده بودند که جایشان را عوض کنند.

به هر صورت، زمان رفتن، یک نفر از سوارهای استرآبادی که جزء تابین ۱۳۱ یکی از امرای تومان بود محرمانه آمده به گوش بنده گفت که: "اوبه ۱۳۲ یاغیها در همین محاذات است. اینها بی‌خود اینهمه اردو را پایین‌تر می‌برند. این بنده هم به‌حضور حضرت سپهدار اعظم عرض کردم و ایشان هم از حضرات داروغه‌ها پرسیدند که: این اوبه‌ها یاغی‌اند یا ایل‌اند؟ عرض کردند که: ایل‌اند. مالیاتشان را هم داده‌اند. حضرت سپهدار هیچ نفرمودند. همین که پایین‌تر رفته، به‌تپه معروف به "سالیان" رو به‌رو ایستادند، از این طرف رودخانه به آن طرف بنای تیراندازی را گذاشتند و در گرماگرم جنگ، خود حضرت سپهدار ملتفت شدند که از همان نقطه که آن شخص نشان داده بود تیر به طرف اردو می‌اندازند. لهذا یکی از سرکردگان را فرمودند که با سوارهای خود به سر آنها بریزد.

چون سرکرده تن پرور بود، همین که به آن نقطه رسید ((و)) دید تیر می‌اندازند، فوراً "عقب رفت. لهذا چند نفر داوطلب را با یک سرکرده دیگر مأمور فرمودند. آنها هم مردانه حمله برده به‌گودالی رسیدند، دیدند تمام اموال و اجناس حضرات اشرار را در آنجا قایم کرده‌اند و قریب دو ساعت اهل اردو متصل از آنجا اسباب و اثاث‌البیت غارتی آوردند.

خود حضرت سپهدار اعظم دوربین دست گرفته هر سمتی را می‌پائیدند، و گاهی دستورالعمل می‌دادند. برخی خود شخصا تیر می‌انداخت و کمک به دستجات می‌

فرستادند. ولی حضرات امرای تومان ۱۳۳، پایین‌تر و دوردست‌تر از همه استاده و متصل آدم می‌فرستادند که تیر و فشنگ ما تمام شده، در صورتی که پیاده شده مشغول فوریدن و افور بودند.

عجب‌تر آنکه: چند نفر از سوارهایشان به آن طرف رودخانه عبور کرده بودند که با تراکمه‌ای که در نيزار بودند بجنگند و یا غارتی به‌دست بیاورند. در این بین یک نفر از آنها تیر خورده، افتاده، نعشش در آنجا مانده بود. هرچه به‌رئیس سوار مقتول گفتند که یک نفر از آدمهای شما تیر خورده در آنجا مانده، بفرستید نعش او را بیاورند، ابدا" اعتنا نکرده گفت: شما اشتباه کرده‌اید از ماها نبوده. در صورتی که یقین می‌دانست که از سوارهای خود اوست. ولی از آنجایی که موقع کسالت تریاک رسیده و آنقدر هم فرصت نداشته که مثل سایر روزها دو ساعت مشغول فور باشد، لهذا اگر نعش پسر خودش هم می‌شد، چاره غیر از اغماض و انکار چیز دیگر نبود. بعد معلوم گردید که نعش آدم خود او بوده. بعد از مراجعت اردو، تراکمه آمده، پیدا کرده، نطریخته، آتش زدند.

باری به‌هرجهت، آن روز به‌واسطه طغیان رودخانه و نداشتن گذار و گذار و اسباب پل‌سازی، اهل اردو نتوانستند به‌کلی به آن طرف عبور کنند. به‌همان مقدار به چاپیدن مال و مواشی و فرار دادن دشمن کفایت کرده عصری مراجعت شد. چون به‌کلی اموال اشرار و مفسدان به‌علاوه دیگران، از حامیان ایشان به‌غارت رفت و زمان فرار از این طرف رودخانه به آن طرف، چند نفر زن و بچه غرق شد، لهذا سخت استادگی کرده سر تسلیم به‌میان‌نیاوردند.

حضرت سپهدار اعظم فرمود: "تا من اینها را تنبیه نکنم و هرچه اسیر و مال مردم نزد آنهاست نگیرم، چگونه می‌توانم اینها را پشت سر خود گذاشته بروم به‌سروقت تراکمه کولان؟" و بعد از اتمام حجت و اغفال حضرات داروغه‌ها، شبانه حکم کردند که از همان نقطه که اردوگاه است، رودخانه را عبور کرده دوباره به سر آنها یورش ببرند، و هرچه حضرات طفره و دفع‌الوقت کردند، اعتنا نکرده حمله بردند و در نزدیکی محل مناسبی را اختیار کردند و نزول اجلال فرمودند.

سر کرده‌ها محض اینکه پیش‌دوست و دشمن مچشان باز نشود، لایذ تراکمه یاغی و اشرار را دستورالعمل دادند، قرآن دست گرفته آمدند زیر توپ متحصن شدند. لهذا آن شب را در آنجا مانده، بعضی از سران و ریش سفیدان تراکمه یموت و از داروغه‌ها به‌نزد طایفه دوچی که در کنار رود گرگان بودند، فرستادند که هرچه اسرا و اموال نزد ایشان است بدهند و مالیات خودشان را بپردازند، نپذیرفته سربالا جواب دادند. بالاخره بعد از کنکاش ۱۳۴ قرار بر حمله و هجوم شد.

حضرات سرکردگان و داروغه‌ها که کلا" اهل استرآباد می‌باشند این دفعه تعلل نکرده آماده رفتن شدند.

نخست آدم فرستادند که راه را بلدی کنند. آمده گفتند باید یک فرسخ و نیم یورش برد. اول شب اردو را آماده حرکت کرد ((ند)). آخر شب حرکت کردند. سه فرسخ و نیم راه یورش برده به محل موسوم به "سنگ سباد" و "بی بی شهریان" که در کنار رود گرگان بود رسیدیم. این محل از لب رودخانه تا نیم فرسخ بلکه متجاوز، مشحون از آثار شهر قدیمی است که آجرهای کلفت و ضخیم و آثار حیاط و حصار و طرح کوجه‌ها و خیابانها از وضع خرابه‌ها پیداست.

همین‌جا که رسیدیم، استادان شیرم دوست‌بازی جلو افتاده، اردو را به محاذی تپه معروف به بی بی شهریان که جزء محل قدیمی و در لب رود گرگان واقع است رساندند. یکدفعه دیدیم که پیاده تفنگچی‌ها و سواره‌های استرآبادی‌ها، از هر دره و شهله ۱۳۵ گله‌گله گوسفند و حشم‌های مواشی و شترها جلو انداخته می‌برند. خیال می‌کردی که دستی در آنجا قایم کرده بودند. دو نفر هم از چوپانها را گرفته تحویل دادند که اسیر از ترکمان به دست آورده‌ایم.

میلغی از اهل اردو که بلد و اهل ولایت بودند، همه قسم بصیرت داشتند، وهله اول به‌نوا رسیده مراجعت کردند. هرچه عقب‌سر ایشان فرستادند، عودت نکرده بی اختیار رفتند و هرچه تکلیف عودت می‌شد، می‌گفتند: "مگر ما علف هفت‌بندیم که دوباره سبز شویم؟" و عده دیگری هم به‌عنوان عودت دادن ایشان لاحق آنها شدند که قسمتی هم به آنها برسد.

بعضی از سربازها و سواره‌های متفرقه، بخصوص سواره‌های اکراد بجنوردی بی بزغاله و بره می‌دویدند. اگر می‌گرفتند، کشته، شکنجه و روده را درآورده، دل و احشای ۱۳۶ او را دور انداخته، لاشه را به ترک اسب خود می‌بستند و یا اینکه در خورجین می‌گذاشتند. برخی دیگر اسب و یابوی خود را رها می‌کرد ((ند)) و گوسفند را عقب می‌نمود ((ند))، مالش ول شده در می‌رفت.

مختصر، همین که دیدند این طرف رودخانه خانوار نیست، کلا "زن و بچه خود را برداشته، رفته به آن طرف رودخانه ملجاء ۱۳۷ و سنگر کرده‌اند. و آلاچیق‌های اجناس و اثاث البیت بی صاحب در آن طرف گرگان نمایان است. نخست، کردهای بوژنوردی به مقتضای نژاد کردی، بی اختیار اسبها را به ((رود)) گرگان زده، رفته به یک بلک ۱۳۸ شتر برخورده، جمع‌آوری نمودند. چند نفرشان هم به طرف آلاچیقها رفته اسباب و اثاث البیتی را که داشت حمل کرده، و بعضی از افراد متفرقه اردو، از سرباز سوار و تراکمه یموت که همراه اردو بودند، هرچه می‌توانستند دست و پائی کرده بالاخره نطف ریخته آلاچیقها را آتش می‌زدند. حضرت سپهدار اعظم هم توپخانه را پشت تپه برده و سوار و سربازها را هم به فاصله‌ای که مشرف بر سنگرهای تراکمه می‌باشد قسمت کرده، مشغول جنگ بودند. بالاخره بعد از چهار ساعت جنگ و چابیدن و کشتن و کشتار دادن، شیپور بازگشت زده شد. از طرف امرای تومان و ایلخانی ترکمانان آمده به عرض

رساندند که: "جلو اردو را نگه دارید (گویا استادان شیرم دوست بازی، این کوجه را پوچ خوانده‌اند). ایل یاغی دیگری هم در جلو داریم، رفته آنها را بجاییم."

حضرت سپهدار اعظم هم محض اینکه بتواند بلکه اردو را به شکل نظامی مراجعت دهد که متفرق و متواری نشوند، هرچه فرمان داد و هرچه اصرار کرد، احدی نایستاد و هر قدر به صاحبمنصبان حکم کرد که جلوی تابینان خود را بگیرند و هر کس در یک نقطه بیدق زده بایستد، هرگز توقف نکرده، بی اختیار می‌رفتند. با این همه باز از جانب ایلخانی که به‌عنوان چنداولی ۱۳۹ عقب مانده بود که بازماندگان را جمع کرده بیاورند و احتیاط کنند که مبادا تراکمه، اردو را تعاقب نمایند، پیغام رسید که حکم کنید اردو متفرق نشود و به طرف اردوگاه نرود که باید سر ایل دیگری هم برویم. در صورتی که خودشان از اول شب تا زمان سواری، متصل می‌فوری‌دند و بین راه هم عوض فوری‌دند مانند نخودچی کشمش از جیب درآورده، تنقل می‌کردند. گاهی هم قدری ناس (گردی است تیره و مهوع مرکب از ادویه‌های منافی) زیر زبان ریخته، دهان را تر و تازه می‌کردند و ((از)) این همه چپاول که گیرشان آمده بود فرحناک و شادمان شده می‌خواهند سر ایل دیگری هم که سابقه باهم داشتند بروند.

ولی بیچاره صاحبمنصبان جزء و سربازان و سواران تریاکی، صبحی خود را کوک نکرده و خیک و انبان شجاعت خود را با دود تریاک و تنباکو پر ننموده، آمده، اکنون هم کسالت بی‌تریاکی و خستگی و کوفتگی غالب آمده که دنیا و مافیها به نظرشان نمی‌آید، مگر اینکه خود را به‌وافور برسانند.

برخی که چیزی گیرش نیامده اوقاتش تلخ است. هرگز حال فرمانبرداری ندارد و برخی دیگر که امید بخشی از غنایمی که جلوتر برده‌اند دارند، می‌خواهند قسمت و غرامه نشده، خود را به منزل برسانند، در این صورت فیل نمی‌تواند جلو آنها را بگیرد. لهذا سپهدار اعظم هم متعرض آنها نشده بعد از شیپور سیم حرکت فرمودند.

در این بین که یکی دو میل از ساحل گرگان، یعنی از میدان جنگ آمده بودیم، خبر آوردند که یک‌دسته تراکمه تازه رسیده اردو را تعاقب کرده، جنگ در گرفته ((است)). حضرت سپهدار اعظم فوراً "مراجعت فرمودند و اغلب اجزاء هم به‌عنوان مراجعت دادن اجزای اردو و صاحبمنصبان مراجعت کرده، رفتند. ماها که ملتزم رکاب بودیم به هر پیاده و سواره‌ای که از تابین و صاحبمنصب رسیده تکلیف مراجعت می‌کردیم، هیچ‌کس اطاعت نمی‌کرد، سهل است که آشنائی هم نمی‌دادند و هرچه بد و سرزنش دیدند و شنیدند، ندیده و نشنیده گرفتند. هرچه ریشخند کردیم هرگز بهریش نگرفتند. مختصر، هرچه به ترک و فارس برخورده تکلیف مراجعت کردیم کلا "عرب شدند.

بالاخره هرچه به نقطه جنگ و تلاقی فریقین نزدیک‌تر آمدیم، عده همراهان خود را کمتر دیدیم. همین‌که به تیررس رسیدیم، معلوم گردید که یک دسته سوار ترکمان، از دست چپ ما که طرف غرب باشد، از میان نیزار درآمده است و با دسته

ایلخانی که چنداول بودند شلیک می‌کنند. و از دست راست که مشرق باشد یک دسته سوار ترکمان، بازماندگان اردو را به‌تیر گرفتند. در این میانه سوار است که متصل به چپ و راست می‌تازند.

زمانی که حضرت سپهدار اعظم به آن نقطه رسیده پیاده شدند، یک عراده توپ هم در آنجا حاضر شد، ولی احدی از مواظبان توپ که فوج سمنان و دامغان بود حضور نداشت. همین‌که، سپهدار اعظم چشمش به‌دسته سوار طرف راست افتاد، پیاده شده بنای تیراندازی را گذاشتند. در این بین، به‌هرکسی می‌رسید می‌فرمود: "ای اهل اردو، غیرتا" بیاید. ای مازندرانها، محض همولایتی بیاید. و به‌هر صاحبمنصب که می‌رسید یک‌قدر تعلق کمتر کرده، فی‌الجمله با تحکم می‌فرمود. کلاً "سر ادب پایین انداخته رد می‌شدند. بالاخره خود به‌تنهایی جلو رفته، بنده عجز و التماس می‌کردم که: "برگردید عقب نگاه کنید ببینید که احدی همراه شما نمی‌آید. در این‌صورت تک و تنها کجا می‌روید؟" می‌فرمود: "پس چکار کنم؟ همین‌طور نگاه کنم، ترکمان آمده، توپ را از دست قشون و غالب و غانم بگیرد و تمام این بدبختها را بکشند و دولت و ملت ایران ننگین بشود؟"

بالاخره، زورکی کشیده در بغل تلی واداشتم، تا اینکه چند نفری پیدا شدند. از آن جمله یحیی‌خان میرپنج بریگاد قزاق و رئیس توپخانه حسینخان که در واقع با آن ناخوشی و علیلی، می‌توان مجسمه غیرت و پیکر حمیتش خواند و جناب وثوق‌السلطنه، رئیس حالیه دفتر محاسبات قشون که در آن زمان لشکرنویسی ۱۴۰ ایالتین مازندران و استرآباد را داشتند، و همواره در این موقع ملتزم رکاب بودند حضور داشته، کم‌کم عده‌ای منعقد شدند. رئیس توپخانه بنای تیراندازی گذاشته و حضرت سپهدار اعظم و میرپنج قزاق و چند نفر دیگر تیر می‌انداختند. نگذاشتند تراکه جلوتر بیاید. (جانفشانی‌های محمودبک، وکیل‌باشی قزاق را هرگز فراموش نمی‌کنم).

باری، باز حضرت سپهدار خودداری نکرده، بی‌اختیار از بغله تپه به‌دامنه آمدند. بنده سواره در جلو ایشان ایستاده عرض می‌کردم که در بلندی نایستید. در این بین تیری آمده، قوزک چگمه پای چپ بنده را سائیده، در شانه اسب ماند.

در این حیص و بیص، دو فقره تفریح دماغ به‌میان آمد:

یکی آنکه: میرزا سعدالله‌خان که حکومت فندرسک ۱۴۱ و ایلخانگیری تراکه با ایشان است و خود جناب معزی‌الیه از اولاد مرحوم میرفندرسکی ۱۴۲ معروف است - چنانچه عرض شد - به‌عنوان چنداولی در عقب مانده بود. (شخص قصیرالقامتی است که همواره اسب درشت و بلندبالا سوار می‌شود). یک‌دفعه سر برهنه و گریبان پاره، با حالت خیلی مضحکی رسید که اسب پسرم تیر خورده، سوارهای من فشنگ ندارند. حضرت سپهدار اعظم از این حالت ایلخانی متبسم شده فرمود: ایلخانی حال حر ۱۴۳ را پیدا کرده. در آن حال یک‌نفر سرباز فضول، تفنگ به‌طرف ایلخانی بلند و هم‌قولاً "بی‌ادبی کرده

گفت که: "همه این‌کارها را تو می‌کنی."

دیگری آنکه: در همین حالت دیدم چند نفر سرباز مراجعت کرده سر تلی ایستاده، "یاعلی" می‌کشند. بنده تاخت کرده دیدم رئیس فوج سمنان و دامغان، حاجی یاور است که موکل و ماء‌مور حفظ و حراست توپخانه بودند بدون اسلحه و حربه سوار قاطر پالان‌یراقتی شده، شلاقی هم دست گرفته، سربازها را وامی‌دارند که "یاعلی" بگویند. بنده رسیده مذمت کرده گفتم: "دشمنان علی هرچه بدتر شما را پاره کند، این چه موقع یاعلی کشیدن است؟ قطار فشنگ در کمر و تفنگ در دست، دشمن درمقابل. عوض اینکه تیر ببندازید، جلوگیری از دشمن کنید، علی را صدا می‌کنید. یعنی چه؟"

حاجی یاور گفت: "ای آقا شما را به‌خدا اعتقاد ما بیچاره شیعه‌ها را سست نکنید. ما در این موقع از مولای خودمان استمداد نکنیم، پس کی بکنیم؟" بعد برگشته، تفصیل سوء‌ال و جواب را به‌حضور سپهدار اعظم عرض کردم. فرمودند: "بلی رئیس فوج که قاطر پالان‌یراقتی سوار شده، بی‌اسلحه و حربه به‌جنگ بیاید و توپ را در صحرا گذاشته جلوتر از همه برود، باید همین‌طورها بگوید."

باری، یک دسته از کسان شخص حضرت سپهدار اعظم رسیدند. عرض کردند: "ما اینجا هستیم. تا عقب اردو برسد و نمی‌گذاریم که تراکه جلو بیایند."

بنده ملتفت شدم که یک‌نفر توپچی بیچاره تیر خورده، هنوز توپ را حرکت نداده‌اند. مراتب را به‌عرض رساندم. باز مجدداً "مراجعت فرمودند تا اینکه توپ را راه انداختند."

اکنون باید متذکر این مطلب گردید که یک ساعت، مردانه استادگی کردن رئیس قشون، چگونه موجب استخلاص افراد قشون و اسباب افتخار دولت و ملت می‌شود. خدا می‌داند، اگر آن روز حضرت سپهدار اعظم آن‌درجه جانفشانی و مردانگی نمی‌کردند، تراکه قشون کذایی را که عوض یک فرسخ و نیم، سه فرسخ شبانه راه‌آمده، چهار ساعت مشغول جنگ شده، خسته و درمانده، در صورتی که باید سه فرسخ دیگر هم راه برود. اینها همه یک‌طرف، کسالت و سستی و بی‌حالی موقع تریاک از یک طرف دیگر، تمام افراد قشون را از سوار و پیاده، تراکه در آن صحرا گشته و اسیر برده، توپخانه و قورخانه را هم ضبط می‌کردند و احدی جان به‌سلامت در نمی‌برد و ابدالآباد ننگ برای ملت ایران می‌ماند.

عجب این است که هیچ‌کس این‌چنین شجاعت را در وجود ایشان نمی‌دانست که در آن سن و سال، با آن عدم اطمینان از کس و کار، اینگونه اقدامات نماید و بی‌محابا داخل این‌چنین مهلکه شود.

نمی‌دانم چه عزمی است و چه بختی است که مساعدت روزگار، محض ملاحظه‌ای، انجام کار ایران را به‌آن اولی‌العزم ۱۴۴ داده. چنانچه عین همین ایستادگی رادر جنگ بادامک کرده در بین یاءس و ناامیدی که لاینقطع تیر توپ و تفنگ مانند ترگ از طرف

اردوی چهارگانه دولت مستعجله استبداد بهسر مجاهدین می‌بارید، در مقام حمله و هجوم سواره قزاقی و بختیاری‌های دولتی و قزاق و سایر اصناف قشون، مقاومت کرده مخصوصاً در جنوب شمالی باغ بادامک به دلگرمی کهنین برادر خود حضرت مستطاب اجل افخم، آقای ساعدالدوله ۱۴۵ که مواظب و محافظ آن نقطه بودند شخصاً پای توپ ایستاده، اردوی قزاقها و غیره که از سر "زرد تپه" احمدآباد، مجاهدین را به تیر توپ و تفنگ بسته بودند، پراکنده و متواری کرده، قدرت خداداده ملی را جلوه دادند. طرف غروب حضرت مستطاب اعظم سردار اسعد علی قلیخان وزیر داخله حالیه را که با مجاهدین بختیاری در ده "مویز" بودند، ملاقات فرموده، عهد و پیمان بس استواری فیما بین آن دو بزرگوار بسته شد که شبانه هردو اردو را لاحق یکدیگر کرده، به اتفاق هم از میان چهار اردوی دولتی که با تهیه و تدارک شایان، در حسن‌آباد و شاه‌آباد و احمدآباد و یافت‌آباد بودند بهدر آمده به سمت طهران یورش برند، و آن سردار بختیاری هم حسب المعاهده، با برادر جرار خود یوسف‌خان امیر المجاهدین و سایر سرکردگان کارزار، محض انتظار برآمدن ماه هفت ساعت از شب گذشته با اردوی خود در بادامک شهریار، لاحق اردوی حضرت سپهدار شده به استظهار یکدیگر و با رهنمای فتح و ظفر از سعدآباد گذشتند. اول طلوع فجر زیر رودخانه کن بالای قلعه خرابه، قاطر سواری را در ملازمت رکاب حضرت سردار اسعد برخوردارم که عبایی شتری دوش انداخته، عصایی از چوب بادام تلخ به دست گرفته، شالی هم به مثابه تحت‌الحنک مستحبی به دور گردنش پیچیده، به دقت نگرستم دیدم میرزا ابراهیم‌خان منشی سابق سفارت فرانسه می‌باشد. بعد از تحیه و تسلیم گفتم: "حکایت تظلم رفتن قاضی قزوین به دربار چنگیزیان از ظلم استبداد اسماعیلیان، و برانگیختن مغولان بر استیصال ۱۴۷ ملاحظه ۱۴۸ به خاطر آمد." گفتا: "زهی تفاعل و بسی صفاکه من هم از بودن شما در حضور حضرت سپهدار اعظم، قصه همراهی خواجه طوسی ۱۴۹ با هلاکو-خان به نظرم آمد که بعد از خلاصی خود و استخلاص قزوینیان عزیزم بغداد کرده بر مستعصم ظفر یافتند و بنیاد بدعت را برانداختند."

مختصر همین که من و یار، دل داده قلوه گرفته بودیم که یکدفعه صدای شلیک تیر تفنگ بلند شد. ایشان به مناسبت داشتن عبا و عصا و سوار شدن به استر با بستر، حزم و احتیاط را شرط تندرستی دانسته، از مهلکه تجنب ۱۵۰ ورزیده، بنده به واسطه داشتن تفنگ و فشنگ و سوار شدن اسب عربی قشنگ، جلوتر رفته به جناب نظام‌السلطان برخوردارم معلوم کردیم که چند نفر قزاق در آنجا کمین داشته، مجاهدین ملتفت شده حمله بردند. یک نفرشان تیر برداشته افتاده، باقی گریخته در میان درختها پنهان شدند.

در حقیقت جناب نظام‌السلطان، از اول تا آخر در حریت‌طلبی ۱۵۱، فتوت شایان و همت نمایان به خرج داد، چنانچه تا حرکت مجاهدین از قزوین و اصفهان در

طهران کوششهای زیاد کرده.

بالاخره بعد از حرکت مجاهدین به هروسیله که بود خود را در رباط کریم، لاحق اردوی سردار اسعد نموده از آنجا به سمت سفارت کرج آمده و خدمت سپهدار اعظم رسیده، دوباره مراجعت کرده لاحق بختیاریان شد.

در همین شب عزیمت ((به)) طهران، چهار ساعت از شب گذشته، از جانب حضرت سردار اسعد از ده مویز به بادامک آمده، حضرت سپهدار اعظم را مسبوق کرده که انتظار اردوی بختیاری‌ها این است که ماه در بیاید. همین که مهتاب شود، در همین جا حاضرند. حضرت سپهدار هم دوباره وی را عودت داد که رفته در حرکت ایشان تا عکید نماید که معجلاً بیایند.

بالاخره، بین الطلوعین از راه شوسه قزوین و طهران رد شده، دریافتیم که جناب معزالسلطان، سردار محیی ۱۵۲ (فی‌الواقع در احیای ملت حق حیات دارد، چنانچه تفصیل خدمات ایشان و سایر آقایان رؤسای مجاهدین در تاریخ مخصوصی مشروحا" مرقوم خواهد شد). به واسطه اشتغال به حرکت دادن توپخانه و قورخانه یا به علت نابلدی راه بیراهه با دو سه نفر از رؤسای مجاهدین و دستجات ایشان عقب مانده‌اند. باری، زمان طلوع آفتاب به "درشت" رسیده، در این بین هرچه عرض کردم که اغلب از آقایان رؤسای مجاهدین و دستجاتشان نیامده‌اند، قدری با تانی تشریف ببرید تا اینکه آنها هم برسند، که توپخانه و قورخانه همراه ایشان است. فرمودند حالا که نرسیده‌اند، تانی و توقف تعریفی ندارد. لهذا خرامان خرامان، به طرف دروازه بهجت‌آباد سرازیر شده، یک ساعت از آفتاب روز سه‌شنبه بیست و چهارم شهر جمادی-الثانیه "سال فتح و نصرت ۱۳۲۷" بالا آمده، داخل طهران شده تقریباً با هزار و یانصد سوار با یک عالم بخت و اقبال در مجلس شورای ملی، نزول اجلال فرمودند و مجاهدین شهر هم لاحق شده، از ساعت ورود تا عصر روز پنجشنبه در داخل و خارج شهر با اشرار فدائیان استبداد و بریگاد قزاق و سایر ساخلوهای نظامی و غیرنظامی فدائیان شهر و سلطنت‌آباد، از قبیل سربازهای سیلاخوری و ماماغانی و ایلجار ۱۵۲ ورامینی و غیره که از سواره و پیاده روی هم‌رفته بالغ بر هشت هزار نفر بودند جنگیدند. چنانچه تیر توپ و تفنگشان تا دالان و حوضخانه مجلس می‌رفت. با این همه تاب مقاومت نیاوردند. کلیه محلات شهر و ادارات دولتی را مجاهدین مسخر و متصرف گشتند. تا اینکه شاه خود راهی سست عنصر به موجب "من استبد ضل او هلك ۱۵۴" خود و متابعتش را غرق ضلالت و هلاکت استبداد دیده، بدون اینکه پای مردانگی در میدان جنگ بفشارد و بی‌آنکه سر به‌شور و صلاح خیراندیشان بسپارد، ((از)) تمام شائن و شرف انسانی و سلطانی صرف‌نظر کرده، ننگ خواری و زبونی را بر خود هموار نموده، به اتفاق خاصان بیخردان، روز جمعه بیست و هفتم جمادی‌الثانیه سال "خبیط و خطا نمود = ۱۳۲۷" ترک سلطنت ایران و تاج و تخت کیان را کرده،

فدائیان خاص و لشکریان مخصوص را بی‌سر و سامان گذاشته، دست ملکه و شاهزادگان را گرفته از باغ سلطنت‌آباد شمیران به‌قریه زرگنده، به‌سفارتخانه بیلاقی سفارت روس گریخت و خود را در آنجا پناهنده، حمایت دولتین روس و انگلیس نمود. (بیچاره آنجا نغزود = ۱۳۲۷)!

چون طرف‌ظهر مراتب خبط و خطای شاه خودرایی معلوم گردید، لهذا از جمهور بزرگان و نمایندگان ملت، مجلس عالی ترتیب داده، شاه ملتجی ۱۵۵ به‌اجنبی را مستعفی خوانده، حکم "کل سادس مخلوع ۱۵۶" را در حقتش جاری و پور نوجوان جوان - بختش، سلطان احمدعلی شاه را در سن سیزده سالگی از شمیران به‌شهر آورده به‌سریر سلطنت ایران نشانیدند و والا حضرت علیرضاخان ۱۵۷ عضدالملک را به‌نهایت عظمای سلطنتش برگزیدند، که به‌نام نامی آن هفتمین سلطان قاجار متصدی مهام امور سلطنت مشروطه باشد.

حضرت اشرف سپهدار اعظم را به‌وزارت جلیله جنگ و به‌ریاست وزرائی ایران، و حضرت اجل افخم سردار اسعد را به‌وزارت داخله آن، براننده داشتند. سایر وزرا را هم معین کرده اساس دولت مشروطه را مجدداً برپا کرده، قرار بر طرد و نفی شاه ملتجی گذاشتند.

حالا خوب است حضرات وافوریان ملاحظه کنند، اگر چنانچه می‌توانند با آن اصناف جنگجویان، با آن اسلحه چوبین و حقه‌های فغفورین ۱۵۸ و سیخها و انبرهای مفتولین، در مقابل ماورهای ده‌تیره مجاهدین غیور کاری بکنند، بسم‌الله بفرمایند. والا در معامله را بگذارند و به‌یکی از خانقاههای معتبر و خراباتهای دایر پناه ببرند و دنباله کار خویش بگیرند.

باری، باز بنای بی‌ربط‌گویی را به‌میان آوردم. قبل از آنکه قشون غالب و غانم و متواری تریاکیان را از چنگ تراکمه رهاکننده از صحرا جمع‌آوری کرده به‌اردوگاه برساند، تکلیف اردوی ارتجاعیون آفیونیون طهران را معین کردیم.

اکنون باید تخت، این بیچاره را به‌منزل رسانده بعد تفصیل قشون‌کشی و اوضاع کوچیدن اردو و ترتیب مال بارکشی و پل‌سازی قشون آنها را صحبت کنیم و چگونگی اخلال و عدم تقویت و همراهی دولتیان را نسبت به حضرت سپهدار اعظم اشاره کنیم.

بالاخره، زمانی که تراکمه را عقب نشانده، بنای حرکت فرمودند، این بنده به واسطه تیرخوردن اسبم که اکنون در اصطبل سپهدار اعظم می‌باشد، اسب دیگری سوار شده، جلوتر از سپهدار اعظم، خود را به‌اردوگاه رساندم.

در بین‌راه می‌دیدم که از سربازها چند نفر دور یک‌نفر شتر را گرفته‌اند یکی شال کمر خود را به‌گردنش انداخته، دیگری از دم شتر چسبیده و یکی از طرف راست، چنگ به‌پشمش زده، دیگری طرف چپش را گرفته، همی برند. برخی گوسفند جلو انداخته،

بعضی گلیم و پلاس به‌دوش انداخته و بعضی گوشت به‌میان خورجین گذاشته، نشست‌ه‌اند و خستگی در می‌کنند. بعضی اختلاف شرکت و ادعای غبن قسمت با هم دارند. بعضی در آلاچیق و چیقهای ۱۵۹ او را دوش گرفته.

کردهای بوژنوردی، اسبهای سواری را کلا "لحاف و نمدهای سیاه تراکمه را که هیچ یهودی به‌خریدن آنها رغبت نمی‌کند، بار کرده‌اند و نعش مقتولین خود را به‌ترک بسته همی برند. اگر احیاناً - چنانچه دیدم - اسبهای بارکشی وامیمانند، نعشها را پایین آورده در کنار راه به‌گودال انداخته، قدری خاشاک رویش ریخته، عوض آن سربار غارتی را به‌ترکش همی بست. به‌همین شکلها به‌منزل رسیدند. شبانه هزارگونه زد و خورد سر تقسیم باهم می‌کردند و فردا اموال منهبوه ۱۶۰ را به‌معرض بیع و شری ۱۶۱ همی آوردند. و برخی شبانه، هرچه مواشی داشته به‌شاهرود و بسطام می‌بردند و یا اینکه با اجناس عوض می‌کردند.

ظاهراً "سربازهای دودانگه، با آن سرکرده رشیدشان چیزی گیرشان نیامده، شبانه چند رأس گوسفندان غارتی فندرسکی‌ها را برده کشته بودند. صبحی صدای شلیک تیر تفنگ و هیاهوی جنگ و حرفهای جفنگ بلند شد. بعد معلوم گردید که پسر میرزا سعدالله‌خان عوض آن گوسفندها قاطرهای سرنیب فوج دودانگه، اسماعیل‌خان صارم‌الممالک را از میان اردو برداشته می‌برند و آنها عقب کرده‌اند که قاطرها را ندهند. لهذا طرفین تفنگ به‌همدیگر می‌اندازند.

بالاخره بعد از فیصل امور آن حوالی به‌طرف کولکلان حرکت کرده در منزل معروف به "قلی‌تپه" که یک فرسخ و نیم قیر اشکبوس و در دو فرسخی تخت رستم واقع است اردوگاه کرده مدت پنجاه روز در آنجا اتراق کردند که اسرا و اموال منهبوه و مالیات را از اهالی کولکلان مسترد و ماء‌خود دارند.

بعد از هزار سؤال و جواب و تهدید و چندین دفعه آمد و شد، سران کولکلانی و یموت و حاجی قلی‌اوشان، امام جمعه ترکستان که در واقع شخص منصف و متدین و سید صحیح‌النسی است، با استادان شیرم‌دوست‌بازی به‌میان افتاده، بالمضاعف از تراکمه دریافت کرده، اسرا را با چندین بار جل و نم و چندین تکه پلاس و چندین نقره آلات زنانه و قدری گاو و گوسفند لاغر پرداخته، باقی هرچه نقد و اسباب نفیسه و اسباب پسندیده بود از راه بیراهه به‌سر منزل صدق و صفا، فندرسک و کتول فرستادند.

به‌هر صورت، هرچه از نقد و جنس و مال و مواشی می‌رسید، همان روز حضرت سپهدار اعظم، بالنسبه به‌صاحبان مال که از اطراف و جوانب جمع شده بودند تقسیم می‌کرد.

برای تحصیل و استرداد بعضی اسرا که خیلی دوردست بودند (نه فرسخ صحرای بی‌آب فاصله دارد) و بعضی در خاک روسیه بودند، یا اینکه در دست رعایای روس بودند. حضرت سپهدار اعظم در گنبد قابوس با کمیسر کمسیون آنجا ملاقات کرده قرار

خواستار بودند .

حضرت سپهدار محض ملاحظه اینکه امور تراکمه فیصل داده شده و فصل تابستان رسیده ، لابد باید اردو را به هم زده خود به ییلاق تشریف ببرند ، لهذا بعضی از طبقات اردو را مرخص و بعضی را روانه استرآباد کرده به عنوان ییلاق به بسطام تشریف بردند تا اینکه تلگراف به هم خوردن مجلس شورای ملی رسید ، اوضاع به هم خورد . لهذا محض سرانجام خیال که در سر داشت از راه ییلاق به فیروزکوه و از آنجا به لار و از لار به طهران وارد شدند .

اگرچه لازم بود ، تفصیل ورود ((به)) طهران و ماموریت به اصلاح امور آذربایجان و طفره در انجام خیال مفسدین و مستبدین و مراجعت از آنجا به تنکابن حضرت سپهدار اعظم را ترقیم ۱۶۵ نمائیم و ترتیب خیال و انجام آمال اصلی آن بزرگوار را به رشته تحریر آورده ، بعد تسخیر رشت به عنوان مشروطیت و تحصیل استعداد و تهیه مجاهدین در خصوص فتح قزوین و طهران را مشروحا " مرقوم نمائیم ، چون این مقاله علیحده و خارج از موضوع صحبت بود لهذا صرف نظر گردید . انشاءالله در مجلد مخصوص معروض خواهد شد .

اکنون باید حسب الوعده اشاره به اوضاع قشون کشی و کوچیدن اردوی حضرت تابینان و صاحب منصبان تریاکیان ایران اشاره شود .

بعد از چند هفته از امر و اعلان دولت ، تقریبا " دو ثلث افراد قشون مامور متدرجا " وارد شهر استرآباد شده در مساجد و تکایای متعدده آنجا منزل می گیرند . چندی برای ملبوس و تفنگ و چادر معطل می شوند . بالاخره ، بعد از آنکه فی الجمله مسمی ۱۶۶ به عمل آمد ، متدرجا " بیرون شهر ، قریب به نقاط خط حرکت ، چادرهایی که تفضیل آنها معروض گردید می زنند . اگر چادرها از مال سنوات گذشته است ، که خیاطان شهر را به عنوان بیگاری آورده ، چادرهای اسقاط را بریده آنها را وصله می کنند . والا چون چادرهای نو از کرباسهای معروف به استرآبادی دوخته شده و مانند نقاب بعضی از زنان طهران حاکی ماوراء ۱۶۷ است نه حاجب ماوراء لهذا با آن بازندگی هوا ، لابد باید هیزم و بوته و یا تپاله جمع کرده و آورده ، دائم در میان آن آتش کنند و ضمنا " هم به واسطه دوده و نم باران منافذ وسیعه آن ضیق پیدا کند . و هرچه به واسطه باران خیس شود ، از یک طرف قطرات زرد و تیره رنگ به سر آن بیچاره ها می چکد و از طرف دیگر از شدت دود ، اشک از چشمشان می چکد و می ریزد . و با آن وضع منحوس ، لابد باید هرچه پخت و پز و نهار و شام است در اطراف چادر قطره چکان ، در زیر آسمان اشکریزان صحرای ترکمان بپزند و صرف نمایند .

تهیه وسایل حمل و نقل چنین است که : یک ماه قبل از زمان حرکت از اردوگاه به نقطه مقصود ، هر روز در باب مال بارکشی که بر عهده رعایای آنجاست ، به حکمران کنول و فندرسک ، تا کید و سفارش می شود تا اینکه از قرار هر چادر یکی دو راهس مال ،

گذاشتند که کمیسر با معیت مامور مخصوص رفته ، اسرای آنجا را جمع کرده بفرستند و شخصا " مراتب را به سفارتخانه روس نوشتند . لهذا چند نفر از خاک روسیه و سی نفر هم به توسط کمیسر آوردند .

ماحصل مکث اردو به مقتضای ملاحظات عدیده استادان شیرم دوست بازی امتداد پیدا کرد . در این بین در مقابل این همه خدمات و زحمات حضرت معظم الیه از طرف اولیای دولت هرگز تشویق و تقویت نشده ، سهل است ، عرایض و اظهاراتش را هم جواب ندادند .

لذا بعضی ها اقدامات کافیه او را برخلاف طبع دولتیان دانسته ، برخی اخلالات و کارشکنی ها نمودند . علاوه از آنکه اغلب سوارها و سربازهای ابواب الجمعی به محل ماموریت نیامدند ، مخصوصا " از جانب دولت شروع به انفصال ادارات ابوابجمعی حضرت معظم الیه کرده نخست به تحریکات مخصوصه متعرض تلگرافخانه شدند . در صورتی که به موجب دستخط مرحوم مظفرالدین شاه ، پنجسال اجاره کرده بودند . بعد از رحلت آن مرحوم ، محمدعلی میرزا امضا کرده بود . و بعد از آن حکومت مازندران را به دیگری واگذار کردند و به تحریکات امنای دولت مستعجله استبداد و به تصویب وکلای همدست دولت ، حاکم مخصوص به تنکابن فرستادند ، محض آنکه حواس حضرت سپهدار ((را)) پریستان کرده ، نگذارند این همه اغتشاشات و یاغیگری تراکمه را اصلاح و اسکات کند . بنابراین کم کم ، سواره های اکراد بوژنورد و سایرین از سرباز و سواره متدرجا " فرار کردند و سربازهای فوج سمنان و دامغان به تحریکات مفسدین بنای شورش گذاشتند . با این همه تفصیل هرگز سپهدار اعظم به واسطه عزم جزم و فرط هم از انجام امری که متقبل شده بود ، سرد و سست نشدند . تا اینکه یکصد و بیست نفر اسرای ترک ، جوین ، عباس آباد معدن مس ، بوژنورد ، استرآباد و سایر اسرای مجهول الحال که به واسطه صغر سن نتوانستند حال خودشان را معلوم کنند ، از طوایف کولان و جعفریای یموت و سایر طوایف تراکمه به هزاران وسیله مسترد داشته ، تسلیم کسانشان فرموده یا خرجی داده ، به اوطان خود فرستادند . قریب پنجاه هزار تومان نقد و جنس و مواشی که از بابت غرامت و اموال منهوبه گرفته به صاحبان داده ، قبض گرفته و مراتب را به توسط جراید ، به عموم اهالی مملکت اعلان کرده ، استعفا نمودند ، هرگز از جانب اولیای دولت جواب لا ۱۶۲ و نعمی ۱۶۳ نرسید . لهذا به توسط جراید از جانب انجمنهای ملی طهران و به وسایل رسایل سران و اشخاص محترمین ایران ، تشکرات و تمجیدات فوق العاده ، بخصوص از اهالی آذربایجان و خراسان می رسید و عجز و التماسها می کردند که متحمل این ناملایمات گشته ، دست از این خدمت شایان و افتوت نمایان برندارند . چنانچه از عتبات عالیات ، حضرت مستطاب آقای آخوند ملا کاظم خراسانی ۱۶۴ حقه الاسلام ، دامت برکات وجوده ، شخصا " تلگراف مفصلی از جانب عموم ملت اسلام نسبت به حسن نیت و بزرگی خدمت ایشان کرده و ضمنا " استقرار و استقامتشان را

علی اختلاف الزمان، چهارصد یا پانصد رأس یابو و مادیان وارد اردو می‌کنند. اگر بخواهم بگویم که حکومت و مباشرین مأمورین بلوک مال‌دهنده، به چه وصفهای ستمگرانه از آنها مال می‌گیرند، یا آنکه آنها بین راه چگونه فرار می‌کنند، و اگر از ترس مباشرین نتوانند فرار کنند بعد از تحویل دادن مال به افراد اردو چگونه خورجین‌وارکن خودشان را در دست اهل اردو گذاشته و صرف‌نظر کرده فرار می‌کنند، هرگز کسی باور نمی‌کند. با وجود آنکه صحرای ترکمان چنان صاف و هموار است که تراکمه سال به سال اسب خودشان را نعلبندی نمی‌کنند، مع هذا تاکنون به عقل کسی نرسیده است که چند گاری و یا دوچرخه تهیه کرده ((به)) اسب و گاو و شتر بسته ((و)) خروارها احمال و اثقال بار کنند.

بالاخره وضع کوچیدن را عرض کنم: اولاً "اینکه مال بارکشی کفایت نمی‌کند. اغلب سربازها محض ملاحظه اینکه جل و نمد اسبان و چادر دستگاه و یخدان‌های کارخانه ۱۶۸ و صندوقخانه صاحب‌منصبان ((بر)) زمین نماند و چابک‌سوارها و پادوهای اربابشان پیاده نروند، اغلب کولباره برمی‌دارند و بین راه هیزم جمع می‌کنند. وقتی که ((به)) منزل رسیدند، برای خشکاندن رخوت و اسباب‌های آب افتاده و تهیه شام و چایی و قلیان و وافور آتش داشته باشند.

برخی چادرها را کولباره کرده و دیرک ۱۶۹ اورادوش و لامپا ۱۷۰ را هم دست می‌گیرند. برخی کمجدان را بر سر گذاشته سمار حلبی را حمایل کرده و وافور را برکمر می‌زنند.

برخی دیگر زیر بار کارخانه صاحب منصب رفته، جمبه لاله ۱۷۱ و دستگاه تخته نرد را میان خورجین گذاشته دوش انداخته و تمام پیاده‌ها و سواره‌ها و کولباردارهای بارکشی مخلوط می‌روند. بین راه اسب‌ها به هوای مادیان‌ها صیحه‌زنان و شرارت‌کنان، و بعضی مادیان‌ها ((را)) زیسر بار کرده می‌اندازند. مادیان‌های گره‌دار به هوای گره خودشان که در میانه گمشده و یا به واسطه شلوغی ((آترا)) نمی‌بینند، خود را به این طرف و آن طرف می‌زنند هر چند قدمی بارها افتاده، ناخوش‌ها وامی‌مانند که وصف آن حال محال است. با این همه در هر جای صحرا کومه و لانه‌ای می‌بینند و یا اینکه نفار ۱۷۲ و چهارطاق به نظرشان می‌آید، خواه مال ایل باشد و یا از یاغی، لابد باید سرباز و سوار خودشان را به آنجا رسانده آتش بزنند. چون رسم ترکمان بر این است که هر چه چوب‌آلات و هیزم و یا اسباب آلاچیق است در نزدیکی اوبه خودشان و در قبر عارف و عابدی را که خودشان اولیا می‌گویند خندق کنده آنجا می‌گذارند، محض اینکه کسی جسارت نکرده و در محضر آن دزدی نکند. لهذا مال همدیگر را که در آن محوطه است هرگز دست‌اندازی نمی‌کنند و امکان ندارد که قشون ایرانی آنجا را ببینند و آتش زنند و افراط و تفریط نکنند.

تمام این بی‌ترتیبی‌ها و بی‌نظمی‌ها، ناشی از این است که اولیای دولت و امنای

ملت نتوانستند ملت و مملکت را به تحت نظم و امنیت بیاورند؛ و القای شبهه در اذهان سنی و شیعی کرده با همدیگر معاند و متضاد نموده‌اند. عجب در این است که در یک ملک و خاک، با یک آب و هوا در تحت یک اصول مذهبی، این دو فرقه، نوعی در رسوم و عادات و اخلاق متفاوت و متغایرند که ((به)) وصف نمی‌آید.

مثلاً "صحرای ترکمان ایران، از استرآباد تا سرحد روس قریب سی فرسخ طول شمالی و جنوبی دارد و تقریباً ده فرسخ عرض شرقی و غربی دارد. درد بی‌درمان اینجاست که گنبد قابوس را که نه فرسخ به سرحد روس مانده است، محل کمیسیون سرحدی قرار داده‌اند. طرف شمال شرقی آن دامنه سلسله جبال البرز است که از قله تا صحرا جنگل است و غرب آن ساحل بحر خزر. در این خطه مرغوبه که اوضاع اریعه کوه و جنگل و صحرا و دریا که حالت طبیعی آنها به طور ((ی)) تکمیل است ((که)) مساکن تراکمه است، از پشت کوه تا دامنه و سهله صحرا، ترکمان شیعه مذهب سکنی دارند که آنها را استرآبادی می‌گویند. در دشت و صحرا و ساحل، تراکمه سنی ساکن هستند و هر دو از یک نژادند. با این همه از لباس گرفته تا رنگ و وضع ریش و طرز خوراکشان متفاوت است. به واسطه کثرت اجتناب از تناسل یکدیگر، هیأت و هیکل و لهجه و اطوارشان متباین است. بخصوص اوضاع نسوان که ابدال شباهت به یکدیگر ندارند. تراکمه سنی به واسطه عدم معاشرت و مباشرت با طوایف دیگر و نداشتن مراوده با اهل مملکت لهجه و لغات نژاد اصلی و سیما و قیافه باستان اسلاف خود را دارند. همچنین عادات دیرینه و رسومات قدیمی ایلپاتی را نگه داشته‌اند ولی تراکمه شیعی برعکس آنها می‌باشند. مثلاً "جین و تزویر که از لوازم وحشیان است، تراکمه سنی بیشتر از تراکمه شیعی دارند. با این همه حکومت مستبده، دست و پای بیچاره شیعه‌ها را بسته. آن همه جلادت و شجاعت که بالمضاعف از طرف مقابل بیشتر است، اغلب به واسطه ترس و هراس حکومت، نمی‌توانند حفظ و حراست از مال و جان خود بکنند.

لهذا هر دهی و هر محلی از دامنه نشینان که همواره مطیع و منقاد حکومت، بلکه زرخرید استبداد می‌باشند به یک طایفه از تراکمه به عنوان ساخلو باج می‌دهند که حفظ حقوق آنها را بکنند. و تراکمه هم ملتزم و متعهد می‌شوند که هر چه به زراعت و مواشی آنها خسارت وارد بیاید از عهده برآیند، والا مستحق اخذ و دریافت حقوق بر اجرت مقررده خودشان از قبیل هر گله چند گوسفند چقدر شیر و پشم، و از محصول زراعت به تفاوت ثلث و ربع محروم و ماء‌یوسند. با آن همه همواره سلسله سلاطین قاجاریه، هر چه پس‌اندوخت مملکت بود، خرج آنها کردند و هر چه افراد قشون بود در آنجا به قتل و اسارت دادند که اوجاق به این کوری خودشان را حفظ کنند. ماشاءالله چشم بد دور باشد. کسی که وطن اصلی و مسقط‌الرائس اجداد خود را اینطور نگاه دارد، مال دیگران را چطور خواهد نگاه داشت؟

مرحوم مظفرالدین‌شاه محض انصاف و عدالت و ملاحظه حال دولت و مملکت،

کلیه خالصه استرآباد را واگذار به حضرت اشرف سپهدار کردند. یعنی مانند سایر خالصجات، فروخته، فرمان دولتی و قباله شرعی داده بودند که بلکه اوضاع ناگوار اینگونه ظلمها موقوف شود. ولی دزدانی که همواره بازار آشوب را میخواستند و آب را گلآلوده. دیدند نظم و صافی چندان صفائی ندارد، اسباب اخلاص فراهم آوردند که حضرت معظم الیه مدتها زحمت و مبالغی ضرر کشیده بالاخره عمل نکس ۱۷۳ کرد والا خدا می داند تاکنون اصلاح مفاسد شده بود و این همه صدمات و خسارت دست نمی داد. الا اینکه حکومت کلیه استرآباد بخصوص حکمرانان بلوک کتول و فندرسکی، سه و چهار سره مقبوض می شدند.

چرا که خالصه ۱۷۴ آنجا را به عنوان ریاست لشکری و کشوری صاحب شده اند و حفظ و حراست آن بیچارهها با آن وضعها بود که اشاره شد.

چندین دهات احدائی دارند که تاکنون اولیای دولت اسم آنها را هم نشنیده، زمانی که اردو به نزدیکی این بیچارهها می رسد، آنوقت حضرات بهبهانه راه ساختن و پل ساختن، چند روز اردو را سرگردان می گذارند محض اینکه از آنها مالیات بگیرند. بالاخره نه راه ساخته شده نه پل انداخته می شود. لابد اردو از بیراهه می روند ((و)) بهر آب می رسند، بی پل و گذار عبور می کنند. در آن بین، مال و بار است که به آب می افتد و آدم است که غرق آب می شود و اسبابها تلف می شود. علاوه از آن، علی - الاتصال میان گیری کرده، تراکمه و استرآبادیها را به جان یکدیگر انداخته، از میانه منتفع می شوند. ضمناً به انظار اولیای اموراهمیت داده بنای قشون کشی می گذارند. مواجب و سیورسات ۱۷۵ شخصی و ابوابجمعی خودشان را نقداً دریافت می کنند. و هر زمان قبض به ذخیره داده، تفنگ و فشنگ بی حد می گیرند و انگشت شماری حساب می - دهند، و بیچاره تراکمه را چاپیده، اموال و اجناس و مواشی و نفایس آنها را به غارت می برند. مالیات دولت به زمین می افتد و هرچه بالمضاعف مالیات بگیرند، غیر از جل و نمد و پلاس مندرس و چند یابوی (عوض اسبهای خوب تراکمه) پیر و اسقاط، چیزی به حکومت نمی دهند. و بعضی از حکام با حضرات همدست شده، جعلیات چندی را شایع نموده، اهمیت و عظمت فوق العاده داده، دولت را مجبور به زحمت و خسارت می کنند که خرج تراشی کرده به نوا رسند. و هرچه از طرفین دزدی شود به اطلاع آنها به مصرف می - رسد و اگر میل قهر و غلبه بر تراکمه نداشته باشند، بیچاره حاکم شهر و رئیس لشکر را به جعلیات بی اصل و اراجیف ۱۷۶ جفنگ به سوسه و تشویش می اندازند که صد سال است دولت ایران نمی تواند تراکمه را امنیت بدهد، حالا شما چطور می توانید با این عدم تقویت دولت و نرساندن قشون و قورخانه و مخارج، از عهده آنها بر بیایید. اگر حاکم مستقیم الرای باشد لابد بنای یاگیری می گذارند.

تاکنون عده خانوار تراکمه یموت و کوکلان را اولیای امور دولت نمی دانند. چرا که حضرات زمان جنگ می گویند که تراکمه بیست هزار خانوار است ولی در موقع

مالیات گرفتن می گویند چهار پنج هزار خانوار بیشتر نیستند و اغلبشان سلاخ اند (تراکمه بی چیز و فقیر را سلاخ می گویند). چنانچه حضرت سپهدار اعظم قبض و بلیط مالیاتی ترتیب دادند و به طبع رسانیدند که مقدار مالیات هر خانوار از روی آن نوشته شود و قید شود که دارنده این بلیط لازم الحما می است. ولی حضرات هزار محظور ۱۷۷ در رواج آن پیش آوردند که مبادا عده خانوار به دست بیاید.

ماحصل، حاصلخیزی آن ملک، از جمیع جهات ترجیح به تمام بلاد دارد. وسیع، خاک پر قوت، میاه جاریه ۱۷۸، انهار ساریه ۱۷۹، بارانهای وافره، قابل همه گونه زراعت و فلاحت و گلهبانی و مواشی دار ((ی)) است.

به واسطه اشتراک در اوصاف، چنان به نظر می آید که صحرای ترکمان و مغان یک قطعه بوده، دریای خزر او را به دو قطعه شمال شرقی و جنوب غربی قسمت کرده که به وصف در نمی آید. از بهار تا تابستان، علف و گیاه، نوعی جوشیده و بالا می رود که مجبور می شوند آخر تابستان، هر طایفه حول و حوش یورت و مراتع و مزارع خودشان را آتش بزنند، والا حیوان نمی تواند چرا کند و زارع نمی تواند کشت و زرع نماید. لهذا از سوختن نباتات کوت فوق العاده هم به زمین می رسد و از نو سبز می شود. کلیه گل سرخ آنجا - که اغلب نقاط وسیع دارد - دیرتر از طهران به دست می آید. به علت اینکه اول پاییز آتش زده اند، باید اول بهار آئینده دوباره سبز شده، گل بدهد. لهذا بوته های گل سرخ تمام کوتاه و کوچک است و شاخه های نازک و لطیف و گل های شکفته و غنچه های نیم شکفته کلا افشان و آویزان است و زیر بوته های آن دراج و قرقاول بچه گذاشته ((اند)).

تراکمه ای که آلاچیق نشین هستند - اهل دامنه - کلا "خانه های محقر و مختصر از نی درست می کنند. چرا که سالی نمی گذرد که با تراکمه جنگ و جدال نداشته باشند. لابد باید آن وقت، هرچه حیوان و مواشی و گله و حشم دارند به جنگل برده، زن و بچه های خودشان دوردست بفرستند و تراکمه هم متعرض زراعت ایشان شده، خانه ها را آتش می زنند. هر وقت مراجعت کرده دوباره می سازند.

آلاچیقهای ترکمانان مبالغی قیمت دارد. خانه های اینان یک تومان خرج ندارد. بالاخره اگر چنانچه دولت و ملت ایران عجالتا "تاء سی به مرحوم مظفرالدین شاه کرده خالصه آنجا را به موجب قباله شرعی و فرمان دولتی که در دست دارند، به عهده حضرت اشرف سپهدار اعظم واگذارند و ایشان همتی کرده به توسط مهندسین فارسیان هندوستان در دو سه نقطه آن صحرا محل مناسبی برای شهر تعیین کنند و آبادی آنجا را هم به عهده خود فارسیان متمول واگذار نمایند، چنانچه مناسبت و مشابتهتی به هوای هندوستان دارد، خدا شاهد است که در اندک زمانی، تراکمه خالی الذهن که قابل و مستعد هرگونه کار هستند، به خصوص همسایه خودشان رادر خاک روسیه می بینند، چنان آرام و انسی شده، برزگری و بازرگانی اختیار می کنند که به وصف نمی آید. تراکمه حالیه

اگر مرض ذات‌الجنب ۱۸۰ (استادان شیرم دوست بازی) نداشته باشند بالطبع مایل ((به)) رعیتی می‌باشند .

در چندین نقاط، در محل شهرهای مخروبه قدیم، آثار و علائم عهد سلاطین عجم نمایان است. در کنار محل شهر گرگان قدیم (مقام گنبد قابوس ۱۸۱) که به ارتفاع ۶۲ ذرع در سنه ۳۷۸ هجری قمری ساخته شده و یکی از ابنیه تاریخی و نمونه تکمیل صنایع قدیمی است، در هزار قدمی شمال شرقی آن شهر واقع و به همان مسافت از رود گرگان که در سمت غربی عبور می‌کند فاصله دارد.

مقبره و مقام یحیی بن زید بن حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که در سن هیجده سالگی در سنه ۱۲۵، در عهد ولید بن یزید بن عبدالملک به حکم نصر بن سیار والی خراسان شهید شده در جنوب غربی آن شهر در قریه "ارغون"، پنجاه قدمی رود صادقالو که در همان حوالی لاحق رود گرگان می‌شود واقع است. (می‌توان گفت مشهد آن جناب همین محل مدفنش بوده بعد به مرور، شهر وسعت پیدا کرده آن قریه هم جزء شهر واقع شده ((است)). فقط گنبدش از سطح زمین بیرون است باقی ابنیه و عمارتش در زیر زمین است.

(جناب علاءالدوله، حالیه در زمان حکومتش به عنوان تعمیر فی‌الجمله اثری از خود در آن مقام شریف باقی گذاشته ((است)).

تقریباً "از کف مجرای آن رودخانه، تا سطح اراضی مخروبه، علی اختلاف نقاط، چهار پنج ذرع ارتفاع دارد. کلیه آن پی و بنیاد عمارات عالیه مملو از آجرهای عریض و ضخیم و پر از کاشی‌های رنگین و ظریف و سفال و ظروف شکسته می‌باشد. اگر بنای حفر و کاوش بگذارند، آن قدر آثار قدیمه نمونه و اسباب عتیقه نفیسه درمی‌آید که حد نداشته باشد. با این همه ماء مورین گنبد قابوس، دور او را برای منزل کمیسر روسی داده رفته در کنار رودخانه، تک و تنها مانند تیمچه کتابفروشی‌ها که در بازار بین الحرمین طهران واقع است، منزلی ساخته و حوضی هم شبیه به حوض همان تیمچه یک قدر عمیق‌تر و طویل‌تر ساخته که تاکنون آب نبسته‌اند. چرا که آن نقطه به سطح گرگان که در پنجاه قدمی واقع است، تقریباً ده ذرع ارتفاع دارد و از جای دیگر نتوانسته‌اند آب بیاورند. پشت آن تیمچه را برای خاک و خشت بنائی کنده گودال عمیقی ساخته‌اند. هنوز هم پر نکرده‌اند، و دورش حایل و دیوار ندارد. به جای گل کاشتن و گلستان ساختن، پهن و خاکروبه ریخته شده ((است)).

عجب در این است که عوض اینکه چیزی هم دستی بدهند مردم را به آبادی آنجا ترغیب کنند، قیمت فوق‌العاده‌ای برای اراضی شهر خیالی که می‌خواستند در آنجا بنا کنند تعیین کرده‌اند. بعضی‌ها به عناوین معلومه، زمین را معطل کرده‌اند. تاکنون ایرانی در آنجا بنایی نکرده مگر همان معمار که آن تیمچه را ساخته. صاحبان ابنیه و دکاکین و تجار و کسبه و مال‌التجاره و سایر امتعه کلا " روسی هستند. مامور ایرانی عوض

پیاز و سیب‌زمینی و سایر بقولات ۱۸۲ و سبزی‌آلات فصول، فقط به دنبالان ۱۸۳ خودروی بهار قناعت کرده، روسها شب و روز دام انداخته، از گرگان ماهی گرفته می‌خورند، ایرانی‌ها به گوشه‌های خزیده به‌دود وافور خود را گرم می‌کنند. نعل و میخ و سیب زمینی را از روسیه می‌آورند و در مقابل طیب و دواخانه، روسها مبلغ گزاف وزارت امور خارجه ایران را به عنوان حفظ الصحه آنجا بلع می‌کنند. در مقابل جلالت دستگاه کمیسر روسی، کارگذار ایرانی گدایی می‌کند. سال دوازده ماه، از نرسیدن حقوق، عقود ۱۸۴ها به‌خرج می‌دهد. لابد تراکمه ایرانی را مغلوب رعایای روسی می‌کند که عراده‌اش راه بیفتد و هنگام احتیاج چند کبوسل گنه‌گنه از روسها بگیرد.

باللعجب، کسی که نمی‌دانست گنبد قابوس در ده فرسخی سرحد واقع است و آنجا را برای کمسیون سرحد روس قرار می‌داد، از کجا به عقلش می‌رسد که کارخانه قند سازی محلش در آنجاست نه در کهریزک. و زمانی که نتوانستند قند آنجا را در مرکز مملکت به قیمت قند روسی تمام کند چگونه می‌توانست که قشون کذائی را که معروض گردید بفرستد تا اینکه با آن یابوهای بارکش بیگاری، چند کله قند به میان جوال گذاشته از آن خیابان شاه‌عباس وارد طهران نماید.

باری، در قهوه‌خانه‌ها و کاروانسراها غیر از قند و چایی روسی و نان آرد حاجی-ترخان و تریاک، چیز دیگری پیدا نمی‌شود، سهل است که تمام قوت غالب تراکمه چایی است که با نان می‌خورند. و هرچه فحص کردم ترکمان که صحرائشین و گله‌بان است پنییر را نمی‌شناسد که چه چیز است و با آن همه سبزی‌های صحرایی ماء‌کول در تمام فصل چلو سفید می‌خورد و هرگز یکی از سبزی‌های ماء‌کول را نمی‌شناسد. (مارچوبه و رازیانه و گشنیز شیرین و قرصنه ۱۸۵ و چندین صنف سبزی ماء‌کول و دوائی بی‌حد و حساب دارد).

باری باز کیف زولبیا گل کرده، فیل را یابوم برداشت! صحبت وافور از میان رفت، ربط کلام و دقت سخن از دست داده شد. چنانچه قشون ایران را تریاکی گفتیم ولی هرگز برای ادعای خود اثبات نیاوردیم الا فقط فرار سرکردگان را که بعد از غلبه و غارت، محض کسالت موقع تریاک، ترک شرف و مقام دولت و ملت خود را کرده، می‌خواستند خودشان را به‌وافور برسانند. ولی دلیل درستی که در دست دارم این است که در مدت پنج ماه از ایام انعقاد اردو تا زمان پراکنده شدنش طول کشید و هیچ‌وقت عده افراد آن زیاده از دو هزار و پانصد نفر نبود، بلکه اغلب کمتر می‌شد. به مقدار دو بیست و هفتاد من به‌وزن تبریز، تریاک و روزی هفتاد من قند تبریز در آن اردو به مصرف رسیده علاوه آنکه شیره‌کشی هم در اردو بود.

کشیدن تریاک میان طوایف تراکمه یعوت معمول نیست ولی کولان‌ها به واسطه قرب جوار خراسان و مراوده با اهل بوژنورد و قوچان مبتلا هستند. و حضرات صاحب منصب‌ها که از درجه سرهنگی تا امیر تومانی ۳۶ نفر بودند، تریاک‌های مخصوص

داشتند و هرگز اعتنا به تریاک اردو بازار نمی‌کردند و دایم بساط بیس پهن تریاک‌کشی را گسترانیده بودند .

این میزانی است که خود بنده نگارنده، پیش از وقت، محض سنجیدن مقدار تریاک در اردو سفارشات بلیغ کرده، همواره مواظبت تام و تمام و تاءکیدات اکیده به‌جا می‌آورده . بالاخره به‌موجب ثبت و سیاهه رئیس اردو بازار "سید نصرالله خان" به‌دست آوردم . در آن زمان تریاک را مثقالی دو عباسی ۱۸۶ می‌فروختند، که از قرار یک من بیست و پنج تومان قیمت آن مقدار تریاک ۶۹۱۲ تومان می‌شود .

معلوم است که باعث این همه خسارات و خرابی‌ها فقط تریاک نبود، بلکه چندین اسباب دیگری هم داشته و دارد که آنها با تریاک معا "موجب این قدر معایب گردیده که برخی تقصیر اولیای مستبده بوده و بعضی قصور امنای ملت منجمده که هرگز در صدد تعلیم و تربیت مخصوص این قبیل اشخاص نبودند و ابدأ" امر به معروف و نهی از منکر نکرده، مایه تشویق به میان نیاوردند . چنانچه از یکی از سرکرده‌ها پرسیدم که چرا این قدر بی‌حالی و سست عنصری به‌خرج می‌دهید و چرا غیرت و حمیت به‌کار نمی‌برید؟ گفت: "همه اینها که شما می‌گوئید وقتی است که انسان امنیت و رفاهیت داخلی داشته باشد . آن وقت محض حفظ و حراست آن، خودکشی‌ها و جانفشانی‌ها به‌عمل آورده، مدافعه با یاغی و خارجی ((می)) نماید . اکنون او را ما نداریم سهل است، تمام حواسمان مصروف بر این است که شام شبان و جو اسبمان را به‌چه وسیله تحصیل و فراهم بکنیم ."

گفتم: "حالا حضرت سپهدار اعظم جیره خوبی می‌دهد . روزی ده شاهی برای سرباز و روزی یک قران برای سوار . و حال آنکه در هیچ عهد این قدر جیره به‌قشون ایران داده نشده و علاوه از آن، مواجب دیوانی دارید که هر سال دریافت می‌کنید ."

گفت: "آنچه در خصوص جیره فرمودید صحیح است . تاکنون این قدر جیره به‌اهل نظام نمی‌دادند که حضرت سپهدار در همچو زمانی می‌دهد . چنانچه این اردو، در این عهد فترت، به‌ملاحظه همت و فتوت ایشان منعقد شده است . ولی حکایت مواجب این طور است: من که سرکرده شصت و پنج هزار سوارم یک هزار و پانصد تومان مواجب دارم . هشتاد تومان مال من است و باقی از قرار هر سواری بیست و هشت تومان حق تابین است که اولاً "مبلغ پنجاه تومان از این جمع . به‌عنوان تقدیمی حضور همایونی وضع می‌شود ."

گفتم: "تقدیمی حضور همایونی یعنی چه؟"

گفت: "راستی نمی‌دانید؟"

گفتم: "اگر می‌دانستم که نمی‌پرسیدم ."

گفت: "زمانی که ولایت بلبشو شد، مستوفی‌ها ۱۸۷ بنای بجای بجای گذاشتند . خواستند شاه را با خودشان هم‌مسلك نمایند (یعنی شریک دزد و رفیق قافله) ."

گفتند بحمدالله که از اقبال بی‌زوال اعلیحضرت همایونی داخل مملکت امن، و دشمن خارجی خوار و خاموش نشسته و این همه پول را صاحب منصبان نظامی مفت می‌خورند، خوب است که چیزی هم به‌ولی‌النعمة خود بدهند . یعنی هر فوج و دسته پیاده و سواره نظام، جیره و مواجب عده معینی را به‌اسم تقدیمی حضور کسر کنند . به‌صاحب‌منصبها و سرکرده‌ها هم گفتند حالا که بخور بخور است، خوب است مال مردم را با مردم خورد . شاه آن قدر به‌شما می‌دهد، شما هم چند نفری را از ماءخذ کسر و کمتر کرده، تقدیم حضور کنید . آنها هم افتخار داشته که نان خانه ((ای)) که شاه به‌آنها مرحمت کرده، بخشی هم به‌خود شاه تقدیم نمایند . لهذا اسم آن مبلغ را تقدیمی حضور همایونی نامیدند .

گفتم: "خیلی عجیب است این که می‌گویید ."

گفت: "تخفیف آقایان هم مطلبی است که بعد به‌شما می‌گویم . آن وقت بیشتر از اینها تعجب خواهید نمود ."

ثانیا، "از قرار تومانی یک قران، مبلغ یکصد و پنجاه تومان حق الحکومه برمی‌دارند ."

ثالثا، "مبلغ پنجاه تومان هم لشکر نویس برمی‌دارند ."

رابعا، "بیست تومان هم سررشته‌داری برمی‌دارند ."

خامسا، "ده تومان هم به‌عنوان روزنامه و سالنامه می‌گیرند ."

سادسا، "چهل تومان هم به‌عنوان مزدیانه ۱۸۸ تلگرافچی می‌گیرند ."

بالاخره اگر خواستند تتمه را بدهند، از قرار تومانی پنج شاهی تا ده شاهی به‌عنوان صندوق‌داری و تحویل‌داری کم می‌کنند و بسا می‌شود که تتمه هم به‌ما نمی‌رسد ."

گفتم: "خوب اگر چنانچه تتمه را دادند شما با سوارها چگونه معامله می‌کنید؟"

گفت: "معامله سرکرده با تابین معامله خدایی است . اگر بگویم ریا می‌شود . پس در این صورت چه‌جای توقع غیرت و حمیت است که از ماها دارید . همه حواسها بی‌الیه ۱۸۹ و غنائیم است، نه بر حفظ مراتب و غلبه بر خصم ."

باری، حالا خوب است معنی مزدگانی تلگرافچی را گفته، بعد کلام خود را در حق ارتجاعیون افیونی ختم نمائیم .

سابقاً "حاکم ناچار بود که با تلگرافچی همدست بشود . چرا که تلگرافچی‌های ولایات ماء‌مور بودند که وقایع را به‌ریاست مرکزی تلگرافا "اطلاع بدهند و عرض و تظلم هر مظلومی را به‌مرکز برسانند . و در صورت ظلم و اجحاف رعایا، تلگراف ((خانه را)) به‌مثابه زنجیر عدالت انوشیروان دانسته، رفته در تلگرافخانه متحصن شده، دادخواهی می‌کردند . در این صورت حاکم مجبور بود به‌هر وسیله‌ای است تلگرافچی را از خود راضی نماید که اعمال سیئه ۱۹۰ او را از قبیل آدم‌کشتن و خانه چاپیدن و بی‌تقصیری را جرم زیاد کردن، اطلاع به‌مرکز ندهند، و تلگراف مظلومین را نگویند و

جواب او را اظهار نکنند . بالاخره خبر عزل او را بهزودی اظهار نکنند . لهذا حاکم هر ولایت می‌بایست مبلغی به تلگرافچی برساند .

مثلاً " سالی که برنج در مازندران کم بود ، یا آنکه غله در تهران کمیاب و گران می‌شد ، از طهران به حکومت مازندران تلگراف می‌کردند که غدغن کنید تجار برنج به روسیه حمل نکنند و یا اینکه بهیک ملاحظه بهحاکم قم و عراق و بهحکمران شیراز حکم می‌شد که برهکشی را قدغن نمایند . و یا بهحکومت همدان تلگراف می‌کردند که طلاشویی را موقوف کنند . لهذا حاکم در همان سال ، یا بعد از آن سال قدغن ، مبلغ گزافی از تجار برنج و پوست و طلاشویان گرفته اذن می‌داد . و تلگرافچی هم حظ و نصیبی از این دخل داشت . بلکه عین این قبیل مداخل ، محل دخل تلگرافچی بود که از طرف حاکم واگذار می‌شد .

و حاکم لاحق هم تاءسی بهحاکم سابق نموده هر سال بهتوسط تلگراف ساخته ((گی)) ، این اوضاع را فراهم می‌آورد . یا در صورت صدق صدور از مرکز ، بهموقع بهاجرا نگذاشته دخل می‌کردند و هر سال این بازی را درمی‌آوردند . پس از قرار مذکور معلوم می‌شود که محل دخل تلگرافچی استرآباد از جانب حاکم ، یا مزدگانی خیر نصب و تجدید حکومت حاکم بوده ، یا اینکه مثلاً " یک وقتی خبر آفت و آسبایی را که مظهرن بوده ، بهوجود شاه یا ولیعهد و یا سایر شاهزادگان برسد ، تلگرافا " بهحاکم گفته می‌شود . حاکم هم سرکردگان را جمع کرده ، آن تلگراف مزدگانی را خوانده ، ضمناً می‌گفته که بر همه سرکردگان موظف و متنعم دولت واجب است که مزدگانی این خیر مسرت‌انگیز را بهرئیس تلگرافخانه تقدیم نمایند . آنگاه هرکس وجه نقد موجود داشت ، حضوراً " می‌داد و اگر نداشت مبلغی از مواجب خود قبض می‌داد . لهذا هر ساله آن مبلغ را بهعنوان مزدگانی تلگرافچی از آن صاحب منصب و سرکرده می‌گرفتند .

اما حکایت قیمت روزنامه چنین است که اوایل ، امتیاز و اختیار طبع روزنامه مخصوص بهوزارت انطباعات بود ، یعنی اخباری که مقتضی صرفه و صلاح استبداد بود می‌نوشتند و بهحکم دولت و بهتوسط حکام ، بهفروش می‌رساندند . حکام هم از سرکرده و صاحب منصب ، بلکه از تجار و اصناف هر ساله چیزی بهعنوان روزنامه و سالنامه می - گرفت ، کم‌کم محل دخل حاکم شده بود .

چنانچه خلعت بهای حکام ، محل مواجب عملجات خلوت و سایر خادمان سلطنت شده ، هرساله از حکام دریافت می‌شد . خواه خلعت بدهند یا ندهند .

باری ، آخرین پند و اندرزی است که در حق ارتجاعیون افیونیون می‌گویم که امروز ماهی بیست و یک تومان بهمجاهد مواجب می‌دهند . یعنی آنچه را که در مدت یک ماه بهسرباز می‌دادند آن را یکروزه بهمجاهد می‌دهند . و سابق تریاک مثقالی دو عباسی بود و اکنون دو قران شده . در اینصورت حضرات وافوریان و سایر اصناف عیاشان جنگجویان با آن اسلحه چوبین و حقه‌های ففغورین و سیخ و انبرهای مفتولین

که دارند ، نمی‌توانند با ماوزرهای ده تیره مجاهدین طرف شوند . پس خوب است هرگز بهخیال شبیخون نیفتند و عزیمت تسخیر پارک امین السلطان را نکنند . بلکه این سنگ را از دامنشان بریزند و این خیال را از ذهنشان بیرون کنند و بهحرف بنده بروند ، بلکه تریاک آنها را ترک کرده ، از نوآدمشان سازم والا داغ باطله خواهند خورد . چرا که عمده دلگرمی آنها بهاعمال شایدان است که می‌خواهند بدون تهیه و استعداد شایان و بدون تدبیر دانایان ، مجاهدین را از میان بردارند و نمی‌توانند . چنانکه اولیای دولت مستعجله استبداد هم فریب این موهومات ((را)) خسورده ، خود را سنگ روی یخ کردند .

حکایت آقای تریاک‌کش و نوکر آقاکش

بعضی از آقایان که مسلماً " می‌دانستم بالطبع نادم عادت و مایل ترک تریاک هستند ، ولی جرئت ، بلکه فرصت و حالت اقدام اورانداستند . از آن جمله شخصی بود میرزا بدرالدین نام ، ملقب و مشهور بهحاجی وزیر . مشارالیه طرف اعتماد و پیشکار املاک شخصی و دهات تیولی ۱۹۱ و مستغلات شهری و وکیل کلیه امور یکی از حرمان محترمه شاهی بود ، و یکی از مخدرات خدمه حرم را افتخارا " بهمزاوجت گرفته بود ((که)) خورشید بانو نام داشت و اهل خانه وی را خانم آغا خطاب می‌کردند .

حاجی وزیر نوکری داشت حمیدآقانام و وی جوانی بود بهشکل و شمایل آراسته و از رذالت طبع و دنائت خلق پیراسته . مشارالیه اگرچه چندان خط و سوادى نداشت ، ولی چشم و دل‌پاک داشت و ذاتاً " زرنگ و هوشیار و بهکارهای حاجی وزیر مسلط و سوار بود .

حمید آقا می‌دانست که خانم (مقصود حرم محترم شاهى است) که بهواسطه قرابت و بستگی و اعتماد دل‌بستگی که نسبت بهحاجی وزیر دارد ، هرگز این کار را از او منفک و منفصل نخواهد کرد و حاجی وزیر هم بهواسطه حسن ظنی که در حق او دارد او را عزل و خلع نخواهد نمود . لهذا در سفر و حضر ، هر زمان حاجی وزیر اظهار اعیان ۱۹۲ و خستگی می‌نمود وی را بهخوردن یک حب تریاک ترغیب می‌کرد . حاجی آقا هم میل کرده بهحال می‌آمد و از روی میل و رغبت صرف چایی و قلیان کرده سر دماغ آمده ، اظهار امتنان از حمید آقا می‌فرمود . بلکه انعامی هم نقداً " بهوی می‌داد . تا اینکه کم‌کم و رفته رفته کار بهجایی رسید که حاجی وزیر بهواسطه تریاک کشیدن ، خانه‌نشین شده زمام کلیه امور بهدست حمیدآقا افتاد .

روزی حاجی وزیر ، دل‌تنگی کرد که این پسر مرا چنان گرفتار کرد که نه اقبال کار دارم و نه قدرت حرکت و سواری . بلکه علیل و ذلیل شده ، خانه نشسته از زندگی دست